# راه توده

۲۰ صفحه

دوره دوم شماره «۲٤» شهریور ماه ۱۳۷۳


## «جبهه واحد ضد ارتجاع» را تشکیل دهیم!

# سخنی با همهٔ توده ای ها

***چرا روند وحدت حزب وسازمانِ اکثریت شکست خورد**

***حقایق جامعهٔ امروز ایران کدامند و ما آنها را چگونه می بینیم**

***ریشه های واقعی انفعال در حزب و جنبش کمونیستی ایران در کجا نهفته است؟**

***«ارتجاع حاکم» و «ارتجاع مهاجر» دست در دست هم، دربرابر انقلاب ایستاده اند!** (صفحات ۱٤ تا ۷ را بخوانید)

## «قدرت» یا «میهن»؟

ع. الهی (ص۲)

## دیکتاتور جدید جهان!

ع. فرهاد (ص٤)

## کمونیست ها و جهان کنونی

ف. شیرین (ص۱۹)

## «فلسطین» و «بانک جهانی»

تراب شکیبا (ص٦)

## طرح حمله نظامی به کوبا

الف. مزدک (ص۱۸)

## هشدار نظامی ها به رژیم

استقرار پایگاه های ضد هوائی در اطراف تهران، مانور گردان های بسیج در شهرهای بزرگ کشور، بویژه تهران، شایعات مربوط به بازداشت های گسترده در واحدهای نظامی سپاه پاسداران و ارتش، آشکار شدن روزافزون جزئیات قیام خونین مردم قزوین، به بهانه مخالفت مجلس با تبدیل این شهرستان به استان (و در واقع انفجار خشم ناشی از عملکرد اقتصادی-سیاسی رژیم)، دهان به دهان گشتن اخبار مربوط به جلسات غیرعادی و اغلب تند و خشن مقامات طراز اول حکومت (تا حد ردوبدل شدن جملات تهدیدآمیز علیه یکدیگر)... و سرانجام انتشار اطلاعیه ٤ فرمانده ارتش و سپاه پاسداران خطاب به سردمداران رژیم در مخالفت باکشاندن قوای نظامی به خیابان ها و رویاروی قراردادن آنها بامردم، نشانه هائی است، که مردم کوچه و بازار در ایران کنار هم قرار داده و نتیجه منطقی را از آن می گیرند. جلوگیری از حذف سوبسید اقلام اولیه مورد نیازعمومی، هنگام بررسی برنامه دوم دولت و درست پس از قیام قزوین، در مجلس اسلامی (علیرغم پافشاری دولت و حتی رئیس مجلس برای حذف آنها) سلب اختیارات دولت در نرخ گذاری، واردات و سیاست ارزی کشور، در واقع ابتدائی ترین نتیجه پیروزی قیام های اخیر مردم در شهرهای کوچک و بزرگ ایران در اعتراض به برنامه های اقتصادی رژیم در سال های پس از جنگ است. خواست های رادیکال اقتصادی مردم در تمام قیام ها و عصیان های اخیر، بوضوح نشاندهنده آنست، که جنبش نوین مردم و درواقع وسیع ترین اقشار و طبقات اجتماعی ایران -برخلاف ارزیابی های گمراه کننده اپوزسیون دست راستی رژیم در مهاجرت- یک خیزش و جنبش رادیکال ودر واقع «چپ» است. این خیزش، برخلاف تبلیغات راست ترین و ارتجاعی ترین جناح حاکم در رژیم، خیزش برای هرچه اسلامی تر کردن اقتصاد و زندگی مردم نیست. چرا، که اتفاقاً خشم مردم متوجه همین اسلامی تر کردن و یا در واقع تشدید غارت و فلاکت مردم، بویژه در سال های اخیر است. نه این جناح داخلی و نه آن جناح خارجی در جنبش نوین، پایگاهی ندارند و راه به جائی نخواهند برد، اگر اپوزسیون دمکرات، مترقی و ملی ایران (چه مذهبی و چه غیرمذهبی) بتواند متحد شده و ابتکار عمل را در دست گیرد. (صفحات ۱۷-٤-۳ و۲)

## قتل عام «رواندا» آینده جهان سوم است؟

ح. نکاهی (ص ۵)

# در آرزوی «قدرت» یانجات «میهن»؟

* اخبارمربوط به تدارکات نظامی امریکا در خلیج فارس، بویژه تبدیل کشور کوچك کویت به آزمایشگاه و تخته پرش نظامی امریکا در خلیج فارس و در همسایگی ایران، خود باندازه کافی گویای خطری است، که ایران را تهدید می‌کند.

* زمینه‌سازی‌های سیاسی-تبلیغاتی اسرائیل، علیه موجودیت ایران و مردم آن، همزمان با تدارکات غیرقابل انکار نظامی این کشور، در حالیکه به ظاهرمسائل ارضی خود را بصورت نهائی و از موضع قدرت، با همسایگانش حل‌کرده ویا درواقع به‌کشورهای منطقه‌تحمیل می‌کند و براین اساس، نباید با همسایگان دور و نزدیك خود مسئله‌ای داشته باشد، که راه حل نظامی را نیاز داشته باشد!

* ماجراجوئی‌های سیاسی-تروریستی رژیم حاکم برسرنوشت ایران در خارج از کشور، که پیوسته همزمان بوده است با اختناق و سرکوب داخلی و حتی عملیات تروریستی علیه خود مردم ایران در داخل کشور!

* نارضائی عمیق و غیرقابل انکار وسیع‌ترین طبقات و اقشار اجتماعی از عملکرد حکومت و رژیم، که اکنون در فاصله‌های کوتاه و باز هم کوتاه‌تر در عصیان‌های نوبتی مردم در شهرهای بزرگ و کوچك نمایان می‌شود.

* سرکوب و به عقب راندن نیروهای سیاسی ملی، مذهبی و دگراندیش از صحنه سیاست و سیاست‌گذاری کشور، که اکنون تا حد وسیع‌ترین دستگیری‌ها در ارگان‌های حکومتی، نظیر سپاه پاسداران، ارتش، حوزه‌های مذهبی و خلاصه آخرین لایه‌های پیرامونی رژیم، نیز گسترش یافته است.

* نادانی وعملکرد مافیائی سران رژیم وقدرت‌های واقعی پشت پرده حکومت، که عملا نه تنها نیروهای سیاسی را تحت شدیدترین پیگردها قرار داده، بلکه مردم را نیز در نهایت به نوعی ناامیدی از هر نوع تحول آرام و مثبت مجبور ساخته است.

* بحران اقتصادی، که در عمل نه تنها شدیدترین لطمات را به زندگی معیشتی مردم زده است، بلکه موجب یکی از کم‌نظیرترین بحران‌های اخلاقی، سنتی و فرهنگی در جامعه ایران شده است.

سرانجام...، اینك با اوج‌گیری خطر ضربه نظامی به ایران، بیم از تکرار فاجعه جنگ با عراق طی ۸ سال و عواقب هول‌انگیز آن، اکنون هر روز گسترده‌تر از روز پیش در جامعه ایران مطرح است. مردم در عین نفرت از عملکرد رژیم، اکنون نگران ادامه حیات این وضع تا لحظه انفجار نهائی و احتمالا دخالت خارجی در کشور هستند. عملکرد خشن قوای نظامی امنیتی رژیم در قزوین و مصمم بودن مردم قزوین به مقاومت در برابر قوای سرکوبگر، زمزمه‌های نگرانی از وقوع جنگ خانگی را در ایران و بویژه در تهران تشدید کرده است. رژیم نشان داده است، که ظرفیت تحمل و تن سپردن به واقعیت را ندارد.

افزایش بی‌وقفه سکوهای دفاع ضدهوائی در اطراف تهران، که این روزها اخبارش به خارج از محافل نظامی و دولتی نیز راه یافته است، این نگرانی‌ها را دامن می‌زند و به فرسودگی عصبی مردم می‌افزاید. مردمی، که نگران از سرانجام اداره کشور توسط رژیم‌اند.

در چنین شرایطی است، که یك مسابقه جهنمی از دو سر شروع شده است. از یك سو رژیم می‌خواهد با تن سپردن به خائنانه‌ترین زدوبندها با امریکا و اسرائیل برسر قدرت باقی بماند و در این عرصه و برای رسیدن به این آرزو، چاره‌ای جز تصفیه مخالفان مذهبی پیرامونی رژیم، مقابله با ملیون و میهن‌دوستان در داخل کشور و سرانجام تشدید اختناق ندارد.

از سوی دیگر، اپوزسیون راستگرای رژیم در مهاجرت، که در چهره سلطنت‌خواهان، و در حقیقت بیگانه پرستان حرفه‌ای و با سابقه، تلاش می‌کنند، بهر قیمت، به قدرت بازگردند. و جبران ۱۶ سال دوری از قدرت را بکنند. آنها، که اکنون بسیار بی‌پرواتر از گذشته در کیهان چاپ لندن قلم می‌زنند و برای اسرائیل و امریکا سینه چاك می‌دهند، می‌خواهند به ایران بازگردند، نه برای نجات ایران از چنگال فقر و فلاکت و اختناق، که برای ادامه این فقر و فلاکت و اختناق و ادامه غارت در شکل و شمایل دیگر. این باصطلاح اپوزسیون و در واقع رقیب رژیم اسلامی، نیز در مهاجرت، آشکار و پنهان سرگرم همان تلاشی است، که رژیم برای بقای خود در اندیشه حل نهائی آن از طریق تصفیه‌ها و سرکوب‌هاست: سرسپردگی علنی به امپریالیسم و صهیونیسم!

اگر این تلاش توسط سران رژیم در ایران هنوز جنبه کاملا آشکاربه خود نگرفته است، در عوض از سوی رقیب سلطنت‌طلب آن در خارج از کشور، نه تنها چنین نیست، بلکه با نوعی تشویق، و تائید هم همراه است.

در ادامه و تشدید این سیاست است، که بدنبال انفجار مرکز یهودی‌های آرژانتین، در صفحات متعدد کیهان لندن، و بویژه صفحه نخست آن، بشارت لحظه نزدیك فرود ضربه‌های نظامی اسرائیل به ایران منتشر شده است. مجموعه اخبار و گزارش‌های منتشره در شماره‌های پس از انفجار آرژانتین در کیهان چاپ لندن در این جهت تنظیم شده است. این سیاست با آخرین مقاله اساسی کیهان چاپ لندن به قلم «هوشنگ رزیری»، سردبیر کیهان لندن، معنی ومفهوم تازه‌ای به خود گرفته است.

در این مقاله، که در کیهان لندن شماره ۵۱۸ تاریخ ۲۰ مرداد چاپ شده، سخن از رویاروئی نهائی بین جمهوری اسلامی و اسرائیل در میان است و اینکه این هر دو موجودیت خویش را در آخرین نزاع و دشمنی آشتی‌ناپذیر بایکدیگر قرار داده‌اند، و کیست که نداند پشت سر اسرائیل کدام قدرت جهانی ایستاده است و سرنوشت این جنگ بقاء، حداقل در شرایط موجود، کدام ضربه اساسی و تاریخی را برای مردم ایران و موجودیت ایران بوجود خواهد آ،،د.

«هوشنگ رزیری» با خرسندی از برنامه‌های عظیم اقتصادی رت و نئوکلونیالیستی منطقه ماوراء قفقاز، خاورمیانه و خلیج فارس توسط صهیونیسم و اسرائیل) در منطقه می‌نویسد و اینکه عقب نشینی در این عرصه ناممکن است و در این مخالفت و ستیز، جمهوری اسلامی است، که بازنده است. به واقع باید پرسید: این فقط سران جمهوری اسلامی‌اند، که می‌بازند و یا ملّت ایران؟

اینست آن سئوال اساسی، که میهن دوستان واقعی -نه آنها، که سالهای سال، دیگران را به بیگانه پرستی متهم می‌کردند، تا چهره بیگانه پرست خود را پنهان کنند- باید به آن پاسخ بدهند.

کدام منطق میهن‌دوستی حکم می‌کند، که برای اسرائیل بمنظور اجرای برنامه‌های اقتصادی عظیم آن (آنگونه که «هوشنگ رزیری» می‌نویسد) و در واقع غارت منطقه، جاده‌های ایران را فرش کنیم؟

اسرائیل نفت ایران و تسلط بر خلیج فارس را می‌طلبد، تا آن برنامه اقتصادی، که «رزیری» مدعی و مدافع آنست، پیروز شود. از این کلاه کدام نمد برای ملت ایران دوخته می‌شود؟

این همان سیاستی است، که برای یك دوره بسیار طولانی دربار شاهنشاهی و بویژه شخص محمدرضاشاه آنرا دنبال کرد. (خاطرات «اسدالله علم»، وزیر دربار پهلوی، دراین‌زمینه بسیارگویاست) و حالاگویا دردوره جدید نیز سلطنت‌پرستان می‌خواهند به‌ایران بازگردند، تا آنرا دنبال کنند و باقی مانده آنچه رژیم جمهوری اسلامی طی ۱۶ سال به باد داد، به توصیه و تلاش این جمع به نوع ی به جیب اسرائیل و امریکا سرازیر شود! وآنها ریزه‌خواران‌این‌سفره غارت‌گردند!

در انتظار ضربه نظامی اسرائیل به ایران نشستن، و برای حکومت، بر ویرانه‌های باقی مانده از این ضربه قدم‌گذاشتن، نامش افتخار نیست، چیزی دیگری است!

مردم در ایران عمیقا نگران حوادثی اینچنین، از آینده بیم دارند و این بیم جدید، بر تمام مشکلات دیگر افزون شده است. دست‌های پنهان در حکومت، جنگ خانگی را سازمان خواهند داد و حامیان رقبای سلطنت‌طلب جمهوری اسلامی صحنه را باصطلاح آماده فرود و ورود آنها خواهند کرد؟

این خواب خوش سلطنت‌طلب‌هار کابوس هول‌انگیز مردم و میهن دوستان ایرانی، بدین آسانی به واقعیت تبدیل خواهد شد؟

بی‌پروائی سلطنت‌طلب‌ها در بیان خواستشان می‌گوید: بله، گرچه میهن دوستان معتقد به حفظ تمامیت ارضی ایران و طرفداران واقعی مردم ایران می‌گویند: نه.

رژیم رفتنی است، اما نه به همت اسرائیل و امریکا، همانگونه که ماندنی نیست، حتی به خواست، امریکا و اسرائیل.

رژیم جانشین نیز قطعا آنها نیستند، که در گذشته بارها امتحان خود را پس داده‌اند. همانها که در ۲۸ مرداد با حمایت و توطئه امپریالیسم امریکا و انگلیس قدرت را حفظ کردند و خود را از سقوط قطعی توانستند نجات دهند و حالا بدلیل وجود شرایط کاملا دگرگون شده جهانی، بی‌پروا و آشکار می‌خواهند با حمایت نظامی صهیونیسم، اسرائیل و امریکا به قدرت بازگردند.

## گزارش رسیده به «راه توده» درباره عصیان مردم قزوین

# نیروهای اعزامی مردم را به رگبارمسلسل بستند

طرح مربوط به تبدیل قزوین به استان، در آخرین روز مجلس (پیش از تعطیلات) مطرح شد. برخورد نمایندگان مجلس به این طرح آنقدر تحریک‌آمیز بود، که هر شنونده آگاه به اوضاع کشور را دچار شگفتی می‌کرد. طرح در مجلس رد شد و از این پس حوادث و حساسیت مردم در قزوین نسبت به این موضع چهره دیگری به خود گرفت.

مردم شهر قزوین -که ترکیب کارگری آن تنها با اراک، اصفهان و تبریز قابل مقایسه است-، که از پیش توسط امام جمعه شهر، فرماندار شهر و برخی روحانیون در مساجد شهر اینگونه تفهیم شده بودند، که مشکلات طاقت‌فرسای معیشتی آنها، درصورت تبدیل قزوین به استان، حل خواهد شد و در واقع همه امید خود را به این امر بسته بودند، یکباره با شنیدن خبر رد تبدیل قزوین به استان به خشم آمدند. سخنان تحریک‌آمیز برخی نمایندگان مجلس، هنگام طرح این لایحه در مجلس و از جمله اینکه «شهری که (قزوین) صادراتش سنگ پا و کیسه حمام است، چگونه می‌توان استان شود!»، نفتی بود، که بر آتش زیر خاکستر پاشیده شد. تبدیل اردبیل به استان و همچنین زنجان، که بدون تردید رژیم با ترفند ایجاد تفرقه بین خلق آذربایجان در دوران اخیر، بدان اقدام کرده است، بکلی به گونه دیگری توسط مردم قزوین ارزیابی شده بود.

این تصمیم از طریق رادیو و در روز سه‌شنبه به گوش مردم قزوین رسید. مردم مقابل فرمانداری جمع شدند و جمع زیادی نیز به امام جمعه شهر مراجعه کرده و کسب تکلیف کردند. هم امام جمعه و هم فرماندار شهر، به مردم گفتند «مصوبه مجلس را شنیدید، خودتان می‌دانید چه کنید». این اظهارات در واقع تشویق مردم به تظاهرات بود؛ که چنین نیز شد و روز چهارشنبه، این تظاهرات در سراسر قزوین برپا شد. در پایان این روز، از طریق امام جمعه و فرماندار قزوین به مردم اطلاع داده شد، که از این پس قزوین جزو تهران است و این یک پیروزی است! این چه پیروزی بود؟ به سود چه کسی؟ با چه هدفی؟ هیچ کس برای این سئوالات، پاسخ نداشت. البته شاید نان و آبی برای فرماندار و امام جمعه دربرداشت و داشته باشد، اما این تصمیم هیچ گرهی از هزار گره‌ای، که در کار و معیشت مردم زحمتکش قزوین وجود دارد، را باز نمی‌کرد و قطعاً نخواهد کرد. این فقط یک بازی قدرت و یا یک ترفند سیاسی و یک‌آمیز بین مقامات، نمایندگان مجلس و دولت بود؟ به این سئوال نیز بدرستی نمی‌توان پاسخ داد، همچنان که تعداد قربانیان این ترفند سران و کارگزاران محلی رژیم، در گمراه کردن مردم و معطوف داشتن ذهن آنها از ریشه مشکلات به ظاهر و شکل مسائل، هنوز معلوم نیست.

روز ۵ شنبه، مردم، علیرغم توصیه فرماندار و امام جمعه قزوین، بار دیگر در خیابان‌ها به حرکت درآمدند. این بار شعارهای مردم فقط تبدیل قزوین به استان نبود. مردم علیه گرانی معیشت، افزایش نرخ برق ... و حتی برای آزادی زندانیان شعار می‌داند. امام جمعه و فرماندار شهر دیگر در دسترس نبودند. مردم در برابر اداره برق چند اتومبیل این اداره را، در اعتراض به گران شدن نرخ برق، آتش زدند. این نخستین نشانه‌های خشم مردم بود. سپس جمعیت بطرف فروشگاه سپه ارتش و فروشگاه نیروهای مسلح و سپاه به حرکت درآمدند. این فروشگاه‌ها در مدت بسیار کوتاهی خالی شد و مردم اجناس آنرا مصادره کردند. این درحالی بود، که مردم به حریم هیچ مغازه‌ای دست درازی نکردند و اصولا با مغازه‌های شهر کاری نداشتند. مقابله پراکنده واحدهای مسلح رژیم با مردم بتدریج بالا گرفت. با نخستین تیراندازی‌ها -که ابتداء هوائی بود-، مردم به بانک‌ها حمله‌ور شدند و در خیابان‌ها دود ناشی از به آتش کشیده شدن لاستیک اتومبیل به آسمان برخاست.

در واقع همان مقابله کلاسیک مردم با ارتش شاه در خیابان‌ها در سال ۵۷، که در لبنان نیز از آن تقلید شده و می‌شود، شروع شد. مقابله و تیراندازی پراکنده تا سبزه میدان قزوین (میدان مرکزی شهر)، که به زندان و شهربانی شهر نزدیک است، ادامه یافت. تیراندازی زمینی نیز چند نفری را نقش زمین کرده بود، اما هنوز، هم تظاهرات قابل کنترل بود و هم خشونت به نقطه انفجاری نرسیده بود. واحدهای مسلح رژیم از نقاط مختلف و بویژه تهران، کرج و شهرهای کوچک دیگر به قزوین منتقل شده بودند، اما عبور از میان جمعیت و رسیدن به خیابان‌های مرکزی شهر، ممکن نبود. اتومبیل‌هائی، که از ظهر پنجشنبه از تهران بطرف شمال و دریا به حرکت درآمده بودند، برای عبور از جاده کمربندی و شهر قزوین بیش از ۷ ساعت در راه بندان اسیر شده بودند و بهمین دلیل خودروهای حامل افراد مسلح رژیم نیز، برای ورود به مرکز شهر، با دشواری بسیار روبرو بودند و اصولا قادر به رسیدن به مرکز شهر نبودند.

مردم از این فرصت استفاده کرده و دیوارهای بسیاری از خیابان‌های شهر را با شعار علیه سران رژیم و سیاست‌های اقتصادی حکومت پرکردند. جوانان ۱۸-۱۷ ساله بیشترین و پرتحرک‌ترین نقش را داشتند. مسئله استان شدن قزوین از ساعت ۱۲ ظهر به بعد روز پنجشنبه بکلی فراموش شده بود. سیل مردم در خیابان‌های قزوین به حرکت درآمده بود. اما خشونت و خشم، هنوز تا حد حوادث بعد از ظهر پنجشنبه نبود. در نخستین ساعات بعد از ظهر پنجشنبه، هلیکوپترهای نظامی بر فراز مرکز شهر قزوین به حرکت درآمدند.

این هلیکوپترها، که حامل افراد مسلح بودند؛ سرانجام در نقاط مختلف شهر و از جمله سبزه‌میدان به زمین نشستند و واحدهای مسلح درون آنها بدون کوچکترین درنگ، به محض خروج از هلیکوپترها، مردم را به رگبار مسلسل بستند. چنین خشونت بی‌درنگی، هرگز تصور نمی‌شد. آنها فقط مامور کشتار بودند، که برای انجام همین وظیفه به قزوین اعزام شده بودند. هنوز معلوم نیست، که از کجا آمده بودند و اصولا کجائی بودند!؟

حمله به ساختمان‌های دولتی و آتش زدن آنها از این پس شروع شد. ده‌ها تیر خورده در خیابان‌های مرکزی شهر برزمین مانده و خون از بدنشان می‌رفت. من خودم شاهد حمله مردم به یک رستوران قهوه‌خانه مانند، بودم، که دو مرد ریشو در آن و در دو طرف یک میز نشسته بودند. جمعیتی، که وارد رستوران شده بود، یکی آن‌ها را می‌شناخت. مردم در حالیکه فریاد می‌زدند، «او ۲۰ نفر را با تیر خلاص کشته است» آن دو را به زیر مشت و لگد گرفتند. ظاهرا هر دو آنها از ماموران زندان شهر و مامور اعدام بودند. هیچکس بدرستی نمی‌داند، بر سر آنها چه آمد، ولی بعید به نظر می‌رسد جان سالم از زیر دست و پای مردم بدربرده باشند. «قزوین» تا حدودی یک شهر مذهبی است، که وجود امام‌زاده «حسین»، این جنبه از مشخصات شهر را تقویت می‌کند. تعداد روحانیون شهر به نسبت بسیاری از شهرهای بزرگ ایران در قزوین زیاد است. از صبح پنجشنبه بسیاری از طلبه‌ها و روحانیون شهر با یک کیسه نایلون از خانه‌هایشان بیرون آمده بودند. از همان اولین ساعات صبح پنجشنبه ده‌ها مورد را به چشم دیدم، که این روحانیون و طلبه‌ها به داخل مغازه‌ها، درمانگاه‌ها ... وارد شده و برای تغییر لباس خود تقاضای کمک می‌کردند. آنها لباس روحانیت را درآورده و لباس عادی را، که در کیسه نایلون به همراه داشتند، می‌پوشیدند و سپس در شهر به حرکت درمی‌آمدند! از ظهر به بعد کار به جائی رسیده بود، که مردم خشمگین هر کس را که کیسه نایلون بدست داشت، متوقف کرده و کیسه‌اش را می‌گشتند، تا ببینند چه کاره است. اگر لباس روحانیت در کیسه‌ها پیدا می‌کردند، حامل کیسه را مفصل کتک می‌زدند. خودداری امام جمعه شهر از تائید تظاهرات روز پنجشنبه و سپس تیراندازی ماموران مسلح رژیم بطرف مردم، خشم عمومی علیه طلبه‌ها و روحانیون را در چندان کرده بود!

درگیری‌های پراکنده تا غروب ادامه یافت. هنوز از تعداد کشته شدگان بدرستی رقمی در دست نیست، اما منابع مطلع، این رقم را بیش از صد نفر کشته و صدها نفر مجروح ذکر می‌کنند. بسیاری از مجروحین را با خودروهای ارتشی با خود بردند. رقم دستگیری‌ها نیز متفاوت است. روز پنجشنبه و جمعه این رقم تا ده هزارنفر گفته می‌شد. اما بسیاری ازدستگیرشدگان از روز شنبه آزاد شدند، مگر کسانی، که به بهانه عامل تحریک مردم، در بازداشت مانده‌اند. بسیاری از دستگیر شدگان روز جمعه کسانی هستند، که ماموران رژیم آنها را ضمن

فیلبرداری از تظاهرات شناسائی کرده و سپس در خانه و محله‌شان دستگیر کرده بودند. از غروب جمعه تا پاسی از شب گذشته، ده‌ها اتوبوس حامل زنان، مردان و نوجوانان خردسال توسط رژیم وارد شهر قزوین شدند. رفت و آمد این تعداد اتوبوس به شهر قزوین، یا متوقف بودن آنها در جاده‌های ورودی به شهر، موجب کنجکاری بسیاری از مردم قزوین و حتی مسافرانی شده بود، که از شمال (گیلان) بازمی‌گشتند. ابتداء مردم بر این تصور بودند، که آنها دستگیر شده‌اند، اما آسوده خاطری سرنشینان این اتوبوس‌ها و احترام ماموران مسلح نسبت به آنها، بزودی مشخص ساخت، که آنها بازداشت نشده‌اند و وابسته به خود رژیم هستند. صبح شنبه وقتی چند صد زن و مرد و نوجوان خردسال با شعارهای حمایت از رژیم در خیابان‌های قزوین به حرکت درآمدند و مردم مشاهده کردند، که شعارهای آنها از خیابان‌ها پاک شده و خط خورده و روی آنها شعارهائی در حمایت از رژیم، محکوم کردن تظاهرات و شعارهای متعدد مبنی بر لزوم اعدام دستگیرشدگان، بعنوان ضد انقلاب، نوشته شده بود، معلوم شد سرنشینان آن اتوبوس‌ها چه کسانی بوده و به چه منظوری به قزوین آورده شده بودند.

خواست اعدام دستگیرشدگان، خطاب به دادستان قزوین از سوی تظاهرکنندگان دولتی، عملاً به مردم نشان داد، که رژیم دست بردار نیست و می‌خواهد هم انتقام گرفته و هم تخم وحشت در دل مردم بکارد. قزوین همچنان در التهاب است. شب‌ها اغلب مردم در محلات شهر لاستیک آتش می‌زنند. قوای نظامی در شهر مستقر است.

# قیام خونین در قزوین

شهر قزوین نیز در ادامه عصیان‌های نوبتی مردم ایران، صحنه یکی از بزرگترین و در عین حال خشن‌ترین تظاهرات و شورش‌های ضد رژیم شد. قیام قزوین، که تحت بهانه لزوم تبدیل این شهر ۲۰۰ هزار نفره به استان شروع شد، بمدت ۲ روز پیاپی ادامه داشت و مردم به جان آمده این شهر نیز، همانند مردم شهرهای اراک، همدان، شیراز، مشهد، زاهدان و ... آنچه را مظاهر حکومت دیکتاتوری و رژیم ستمکار حاکم تشخیص دادند، به آتش کشیدند.

قیام شهر نسبتا مذهبی قزوین نشان داد، که مردم ایران، در صورت یافتن کوچکترین بهانه و امکان، خشم و نارضائی خود رانسبت به حکومت به نمایش می‌گذارند. همه گزارش‌های رسیده، حکایت از سرکوب خونین قیام توسط واحدهای نظامی حکومت دارد و قزوین، تا روزها پس از قیام مردم، در تصرف واحدهای نظامی امزامی رژیم قرار داشت و در واقع حکومت نظامی در آن برقرار بود. همین گزارش‌ها حکایت از آن دارد، که برای سرکوب قیام مردم، واحدهای نظامی ویژه رژیم از تهران و دیگر استان‌ها و شهرها به قزوین امزام شده است. براساس یك اطلاعیه، که در اختیار «راه توده» قرار گرفته، فرمانده لشکر قزوین، بنام سرتیپ «اسکوئی»، از قبول امزام واحدهای این لشکر برای سرکوب قیام مردم خودداری کرده است.

(گزارش اختصاصی «راه توده» را درباره قیام قزوین، که در واقع شرح نسبتا کاملی است، از عصیان مردم این شهر و خشونتی، که رژیم در سرکوب مردم بکار گرفت، در صفحه ۲ بخوانید)

# پیام ۴ سازمان سیاسی

بدنبال قیام خونین مردم قزوین، در خارج از کشور، چهار سازمان سیاسی در یك اعلامیه مشترك حمایت خود را از مردم قزوین اعلام داشتند و رژیم را در سرکوب مردم محکوم کردند.

این چهار سازمان «پایگاه اتحاد برای دمکراسی و پیشرفت»، «جبهه ملی ایران در اروپا»، «سازمان برون مرزی حزب ملت ایران» و «کمیته مبارزه با اختناق در ایران» در اعلامیه خود یادآور شدند:

مردم دلیر شهر قزوین! خیزش خفقان شکن شما، موجی از غرور و ستایش برانگیخته است. جان باختگان این خیزش مردمی، در برابر استبداد دینی، که جز فساد، واپس‌ماندگی و هرج و مرج در شانزده سال سلطه خویش ببار نیاورده است، خونشان نثار آزادی ایرانیان و بهروزی هموطنان شده است.

# درگذشت «شمس‌الدین امیرعلائی»

«شمس‌الدین امیرعلائی» از همکاران ثابت قدم دکتر «محمد مصدق» و وزیر کشور او در یك دوره از دوران نخست‌وزیری مصدق، در تهران چشم برجهان فروبست. «شمس‌الدین امیرعلائی»، که اخیرا برفعالیت‌های سیاسی خود علیه رژیم حاکم افزوده بود، مدتی پیش براثر یك حادثه رانندگی سئوال‌برانگیز و مشکوك، گرفتار ضربه مغزی و خونریزی مغزی شد و بهمین جهت، تا لحظه چشم فروبستن از جهان، در بیمارستان بستری ماند.

سخنرانی میهن‌پرستانه او در سالمرگ دکتر مصدق، «امسال» که قسمت‌های مهم آن در نشریه «راه توده» نیز انتشار یافت، خشم رژیم متکی بر اختناق، سانسور و سرکوب را در ایران برانگیخت و بهمین دلیل در ایران و خارج از ایران، حادثه تصادف یك وانت‌بار با «امیرعلائی» چند روز پس از این نطق را، همگان توطئه‌ای از پیش تدارك دیده شده، برای قتل «امیرعلائی» ارزیابی کردند.

در جریان خاکسپاری «شمس‌الدین امیرعلائی» در گورستان بهشت زهرا، اوباش مسلح به چاقو، قمه و سلاح‌های گرم، به تشییع‌کنندگان جنازه حمله کردند و عده‌ای را مضروب ساختند. کینه اوباش «حزب‌الله» نسبت به تشییع‌کنندگان جنازه، خود نشاندهنده نفرتی است، که رژیم نسبت به مخالفان ملی و میهن دوست خود دارد. نفرتی، که باحتمال بسیار، انگیزه حادثه رانندگی نیز بوده است

درجریان این یورش، عده‌ای ازجمله «داریوش فروهر»، رهبر حزب ملت ایران، نیز دستگیر شدند، که پس از چند ساعت «داریوش فروهر» آزاد شد.

# اخطار چند فرمانده نظامی به سران رژیم

بدنبال یورش به برگزارکنندگان مراسم تسییع‌جنازه «امیرعلائی» و در اشاره به حوادث خونین قزوین، که در واقع در روی یك سکه شیوه حکومت در رژیم جمهوری اسلامی است، اعلامیه‌ای به امضای ۴ تن از فرماندهان ارتش و سپاه پاسداران ایران صادر شد، که نسخه‌ای از آن دراختیار «راه توده» نیز قرار گرفت. امضاء کنندگان این اطلاعیه ودر حقیقت اخطاریه، از سردمداران سیاسی کشور خواسته‌اند، تا ضمن جلوگیری از عملیات اوباش در حمله به مردم و ملیون منتقد اوضاع کشور، نیروهای نظامی را در برابر مردم قرار نداده و آنها را برای مقابله با مردم به خیابان‌ها نکشند. امضاء کنندگان این اخطاریه با اس اطلاعیه‌ای، که به «راه توده» رسیده است، عبارتند از سرتیپ سید رضا پرویس، فرمانده عملیات نیروهای هوائی، سرتیپ پاسدار معزخادم حسینی، فرمانده تیپ یکم لشکر ۱۰ نیروهای مخصوص، سرتیپ پاسدار سیدحمید صدرالسادات، فرمانده نیروی انتظامی استان چهارمحال بختیاری و سرهنگ محمد حسین کاردان، جانشین عملیات لشکر ۵۵ هوابرد.

# سقف ۲۰۰ میلیون تومانی برای نمازگزاران

در حالیکه بحران مالی دولت، بی‌وقفه روی نرخ مایحتاج مردم سرشکن می‌شود، سوبسیدها روی اقلام اولیه زندگی مردم محروم اجتماعی قطع می‌شود، رژیم همچنان در تدارك نقش ایران خانه‌ایست، که از پای بست ویران است.

امسال و در حالیکه هر جمعه نسبت به جمعه پیش تعداد حاضران در نمازهای جمعه دانشگاه تهران کمتر می‌شود، رژیم به امید جلوگیری از کاهش تعداد نمازخوان‌ها، برای چمن دانشگاه تهران با هزینه ۲۰۰ میلیون تومان سقف چادری زده‌است! امید آنست، که بهانه آفتاب تابستانی و باران و برف فصول دیگر سال از مردم گرفته شود و آنها برای شنیدن آسمان و ریسمانی، که امام جمعه‌های همچنان «موقت» هر جمعه سرهم می‌کنند، به دانشگاه تهران بیآیند؛ غافل ازآنکه، آفتاب و برف و باران دلیل نیآمدن نیست، بهانه و دلیل خود روحانیون حاکم‌اند و سخنان تکراری، که هر جمعه می‌خواهند به خورد مردم بدهند، تا آنها را به خواب ببرند! در حالیکه، خواب از سر همه پریده است،

# قتل عام «رواندا» آینده جهان سوم است؟

ح. نگاهی

آنچه در «رواندا» می‌گذرد، یك قتل عام به مفوم کلاسیك آنست، که شاید در این قرن سابقه نداشته است. ابعاد این جنایت چنان است، که گوئی امپریالیسم جهانی در «رواندا» یك تجربه را پشت سر می‌گذارد، تا در صورت موفقیت در دیگر کشورهای جهان سوم نیز آنرا کامل‌تر به اجرا بگذارد: محروم ماندگان جهان، زیرپای غارتگران جهان، قتل عام می‌شوند، تا سرمایه‌داری جهانی از کابوس مهاجرت از جهان سوم به اروپا و امریکا، قیام گرسنگان و قربانیان نظام سرمایه‌داری در چهارگوشه جهان، رهائی یابد!

صلیب سرخ جهانی و سا قربانیان این قتل عام را در «رواندا» تا مرز یك میلیون نفر تخمین می‌زند. آنکس، که از شلیك گلوله‌ها جان سالم بدر می‌برد، شانسی برای گریز از چنگال انواع بیماری‌های ناشی از گرسنگی را ندارد. ۷۰۰ هزار نفر به خارج از مرزهای کشور گریخته‌اند و ۲ میلیون نفر در سراسر «ر ا» آواره شده‌اند.

بسیاری از آورگان به صحنه‌های جنگ باز می‌گردند، تا با شلیك گلوله کشته شوند، آنها به صراحت می‌گویند، که از مرگ درمیان باقی مانده‌های اسهال دسته‌جمعی آوارگان، نفرت دارند و گلوله راترجیح می‌دهند!

این سرنوشت غم‌انگیز و در عین حال عبرت‌انگیز مردم کشوری است، که بعنوان یکی از ۵ صادرنشین لیست کشورهای فقیر و عقب نگهداشته قرار دارد. سرمایه‌داری فرانسه بر شانه‌های استخوانی این مردم استوارمانده است. همان مهد تمدنی، که اکنون از قلب پاریس، ارتش ویژه‌اش برای سرکوب مردم عازم «رواندا» شده است، و لابد انتظار دارد، در بازگشت ظفرمندش، طاق‌نصرتی، به عظمت دروازه «اتوآل»، برایش برپاکنند. دروازه‌ای، که ارتش ناپلئون از آن عبور کرد!

هیچیك از رسانه‌های گروهی سرمایه‌داری، درباره واقعیت قتل عام مردم «رواندا» و توطئه اجرای این قتل عام، سخن نمی‌گویند و یا مطلبی به چاپ نمی‌رسانند. این درحالی‌است، که اکنون مشخص است، این جنایت از ۲ سال پیش ودر پناه سکوت همه وسائل ارتباط جمعی سرمایه‌داری، سازمان داده شده بود.

روزنامه «اومانیته»، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، نخستین نشریه‌ای بود، که از این حقیقت تلخ در تاریخ ۱۸ ژوئن پرده برداشت. این روزنامه سندی را منتشر ساخت، که براساس آن توطئه قتل عام در «رواندا» از د سال پیش تدارك دیده شده بود. این سند تصریح می کند: «طرح قتل عام مردم «رواندا» از در سال پیش تدارك دیده شده بود و جنایتکاران دولتی تحت حمایت دولت فرانسه و ماموران امنیتی این کشور، برای آغاز اجرای این طرح، نخست هواپیمای حامل رئیس جمهور را سرنگون کردند و سپس به این بهانه، اجرای طرح را آغاز کردند». این جنایت با انگیزه جلوگیری از پیروزی ملّیون و میهن‌دوستانی سازمان داده شد، که بسوی پایتخت درحرکت بودند، و خود را برای تشکیل یك دولت ملی و مستقل از استعمارگران فرانسوی آماده می‌کردند. دولت فرانسه بلافاصله به بهانه رساندن «کمك‌های انساندوستانه» عملیات مستقیم خود را برای جلوگیری از پیروزی جبهه میهنی آغاز کرد، تا دولت دست نشانده و جنایتکار «رواندا» را از سقوط نجات دهد، و این درحالی بود، که دولت بشدت سرگرم قتل عام مردم بود و رسانه‌های گروهی یا سکوت اختیار کرده بودند و یا بصورت تحریف شده، برخی اطلاعات را درباره این قتل عام، پخش می کردند؛ بدون ذکر نقش دولت «رواندا»!

اخیراً، هفته‌نامه حزب کمونیست فرانسه، بنام «انقلاب»، متن مصاحبه‌ای را با یکی از اعضای زن رهبری جبهه میهن پرستان، بنام «جما موکاکی مونیکا»، چاپ کرده است، که گوشه‌هائی از فاجعه «رواندا» در آن منعکس است. براساس این مصاحبه، رئیس جمهور «رواندا»، که در جریان توطئه سقوط هواپیما کشته شد، احتمالا قرارداد یا موافقت‌نامه «آردشا» را، که براساس آن می‌توانست صلح در سراسر «رواندا» برقرار شود، امضاء کرده بود. در واقع یك تشکیلات فاشیستی، که تنها با فاشیسم هیتلری قابل مقایسه است، این کشتار را سازمان داد. اینکه سعی می‌کنند به این جنایت هولناك، جنبه قبیله‌ای بدهند، فقط برای گمراه کردن اذهان عمومی مردم جهان است. فاشیست‌ها، حتی منتظر نتیجه تحقیقات مربوط به سقوط هواپیمای رئیس جمهور نشدند و همانگونه که برنامه‌شان بود، قتل‌عام‌را شروع کردند، تا اوضاع را آشفته‌کنند و از دست یافتن میهن‌پرستان به‌قدرت‌جلوگیری کنند. آنها، که‌قتل‌عام راشروع‌کردند، درواقع همانهائی بودند، که هواپیمای رئیس‌جمهور را سرنگون کردند. یعنی: محافظین رئیس جمهور، چریك‌های دولتی، نزدیکان ریاست جمهوری و خلاصه همه آنهائی، که ظاهرا از جمع یاران ریاست جمهور بودند، اما به محض اطلاع از موافقت احتمالی وی با موافقت‌نامه «آدرشا»، در برابر او قرار گرفتند و سرانجام کمر به قتل او بستند.

زمان حادثه سقوط هواپیما، که ظاهراً انگیزه آغاز قتل عام قومی اعلام می‌شود، خود گویای واقعیت است. رئیس جمهور باهواپیما از نشست «دارالسلام» درتانزانیا مراجعه می‌کرد. نشستی، که در آن روسای دولت‌های منطقه برای یافتن یك راه حل سیاسی برای مسئله منطقه، به رایزنی با یکدیگر پرداخته بودند.

همگان می‌دانند، که در این نشست، یك شخصیت مهم دیگر نیز از طرف «رواندا» شرکت داشته است. او رئیس کابینه و وزیردفاع «رواندا» بود، که فقط یك روز پیش از رئیس جمهور «رواندا»، به کشور بازگشت. اکنون همه ذهن‌ها درباره سقوط هواپیمای ریاست جمهوری و آغاز قتل عام متوجه اوست!

در نشست تانزانیا، که در ماه اوت برپاشد، موافقت‌نامه «آدرشا» به امضاء رسید، براساس این طرح انتقال حکومت و برقراری صلح در «رواندا» بصورت دو مرحله‌ای و پیش از برگزاری انتخابات و بامشارکت جبهه میهن‌پرستان در حکومت، تحقق می‌یافت. در این صورت می‌بایستی نیروهای مسلح جبهه به ارتش ملی بپیوندند.

در «رواندا» قوم‌های «هوتوس»، اکثراً کشاورز، «توتسی»، دام‌دار و دام‌پرور و «بالوس»، تا اندازه‌ای اغلب ساکن هستند و کمتر حرکت می کنند. آنها همگی در یك فضا زندگی می‌کنند و همگی تحت فشار سیاسی-اقتصادی حکومت قرار داشته‌اند. آنها به یك زبان حرف می‌زنند، یك مذهب دارند و حتی غذاهای آنها نیز با یکدیگر تفاوت چندانی ندارد. بصورت سنتی با یکدیگر ازدواج می‌کنند. هیچ دلیلی برای اختلافات بین آنها وجود ندارد. کار در مراکز مختلف تولیدی و تنوع شغل و حرفه نیز هرگز نمی‌تواند انگیزه اختلاف باشد. دشمن، اختلافات اجتماعی را می‌خواهد اختلاف نژادی معرفی کند و این یك حیله تبلیغاتی بیش نیست. آنچه در «رواندا» می گذرد، یك مبارزه سیاسی است، برای بدست گرفتن قدرت و آنها، که در این راه مبارزه می‌کنند، می‌دانند معیارهای قبیله‌ای نمی‌تواند ضامن دمکراسی باشد. این دشمن است، که سعی می‌کند این مبارزه را، مبارزه یك قبیله برای تسلط برقبائل دیگر معرفی کند.

«رواندا» در حقیقت با آنکه کشوری فقیر محسوب می شود، در خط مقدم تامین خواست‌های امپریالیسم فرانسه قرار دارد؛ بویژه در جنوب افریقا. «رواندا» همسایه زئیر است؛ یعنی کشوری، که سرمایه‌داری فرانسه در آن منافع عظیمی دارد و بهمین جهت از رئیس جمهور آن «موبوتو»، که همه‌گونه در خدمت دولت فرانسه قراردارد، حمایت همه جانبه می‌کند. البته حمایت از دولت‌های دست نشانده افریقا، درآن دسته ازکشورها، که‌فرانسه‌زبان هستند، دو چندان است. امروزدرافریقا همه می‌دانند، که‌زئیرکشوری‌بی‌رمق وبی‌خون شده است، زیرا فرانسه بی‌پروا آنرا غارت‌کرده است. «موبوتو»، رئیس‌جمهورزئیر، فقط‌با اتکاء به دیکتاتوری به حکومت ادامه می دهد. او نه تنها به دمکراسی در «زئیر» تن نمی‌دهد، بلکه دمکراسی را برای همسایگانش (از جمله «رواندا») نیز قبول نمی‌کند!

حمایت از کشورهای فرانسه زبان افریقا توسط فرانسه، یك استراتژی است. در منطقه فرانسوی زبان دریاچه‌های بزرگ قرار دارند. فرانسه این منطقه را در واقع تخته پرش فرهنگ و زبان خود در افریقا می‌داند و در دخالت در آن لحظه‌ای تردید به خود راه نمی‌دهد. همین است، که اغلب «موبوتو»، بعنوان کارگزار دولت فرانسه، در حل و فصل مسائل منطقه وارد عمل می‌شود.

کلیه این حمایت‌ها و دخالت‌ها برای تضمین غارت افریقا توسط دولت سرمایه‌داری فرانسه صورت می‌گیرد. حتی در «رواندا»، که یك کشور فقیر است. حتی در این کشور فقیر نیز فرانسه منافع مالی دارد و از آن حمایت می‌کند. «رواندا» مرکز بزرگ قاچاق اسلحه برای خاورمیانه محسوب می‌شود.

امروز در افریقا، این درك عمومی بسرعت تعمیق می یابد، که افریقا یك قرن به عقب باز گشته و یا آنرا می‌خواهند بازگردانند. امپریالیسم و سرمایه‌داری لجام گسیخته اروپای غربی در تلاش تقسیم مجدد افریقاست. هر دولت سرمایه‌داری اروپای غربی، که توان و سابقه استعماری قوی‌تری دارد، سعی می‌کند، سهم بیشتری از این تقسیم مجدد را نصیب خود کند! این یك فصل جدید از تاریخی است، که در پایان قرن ۲۰ و با فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، آغاز شده است.

عرفات:

# فلسطین نباید به اشغال «بانک جهانی» درآید!

تواب شکیبا

فلسطین انقلابی وارد مرحله جدیدی از حیات خود می‌شود. اولین گام‌ها، هر چند سست و ناتوان، برداشته شد و ظاهرا طرفین درگیر تصمیم برادامه آن دارند. مذاکراتی که از اُسلو شروع شده بود، در واشنگتن و سپس قاهره ادامه یافت و منجر به ترك بخشی از اراضی اشغالی توسط اشغالگران اسرائیلی شد. اما هنوز نمی‌توان از آزادی سرزمین‌ها سخن گفت. چرا، که بنظر می‌رسد راهی دراز و مشکلاتی بس پیچیده، تا انجام نهائی توافق‌ها باقی است.

نوار غزه به وسعت ۲۶۲ کیلومتر مربع و یك میلیون جمعیت و اریحا به وسعت ۶۲ کیلومترمربع و ۱۵ هزار جمعیت در اولین مرحله به دولت موقت فلسطین سپرده شد و یاسرعرفات، رهبر ۶۵ ساله سازمان آزادیبخش و رئیس دولت موقت، برای اولین بار پس از ۲۷ سال تبعید، آزادانه پا به خاك فلسطین گذاشت و به میان هم میهنان خویش بازگشت.

خلق فلسطین، که در جریان سال‌های دشوار اشغال سرزمین فلسطین و مبارزه با اشغالگران آبدیده شده است، با شور و شعف و در عین حال احتیاط از رهبرخویش استقبال کرد. در روز ورود عرفات به غزه، زن جوانی به خبرنگاران گفت: «چون می‌ترسیم، زیاد از خود امید و شور نشان نمی‌دهیم، چرا که ممکن است بعدا سرخورده شویم. ابوعمار درمیان ماست، دوستش داریم وجایش اینجاست. ولی می‌دانیم، که تنهاحضوروی مسائل راحل نمی‌کند. کوهی ازمشکلات وجوددارد. به‌همین دلیل ترجیح می‌دهیم، ببینیم، اودر عمل چه خواهد کرد...».

عدم امکانات مالی، ویرانه‌های باقی مانده از دوران اشغال، افراطیون، امضای توافقهائی نامعادلانه و قبول شرایط تحمیلی اشغالگران و ... از جمله مشکلاتی است، که بر سر راه آزادی کامل سرزمینهای اشغالی و خلق فلسطین وجود دارند.

فقط نوار غزه با یك میلیون جمعیت، دارای ۴۰۰۰ مهاجر اسرائیلی از نوع مخالفان صلح است، که ۱۱٪ زمینها را در این منطقه دراختیار دارند. در میان فلسطینی‌ها نیز همه گروه‌های مسلح حاضر به تمکین از توافق‌ها نیستند.

در همین رابطه «بشیربرقوتی»، دبیر اول حزب خلق فلسطین (حزب کمونیست سابق)، گفت: «مذاکرات اسلو براساس پرنسیب بوده، ما می‌بایستی هشیاری نشان می‌دادیم، تا این گفتگوها ترجمان منافع ما باشد. چیزی، که در توافق‌های حاصله در قاهره، انجام نشد. برعکس اکنون شاهد پدیده‌های خطرناکی هستیم. مثلا عدم رعایت تعهدات مبنی بر ادامه آزادسازی سرزمین‌ها، انسداد اورشلیم، حمایت مهاجرین مسلح مستقر در اراضی اشغالی...، تقسیم جغرافیایی غزه به چهار قسمت و اریحا به دو قسمت، که این آخری خود باندازه یك قاب دستمال است، بدون هیچ امکان ارتباطی. برای فلسطینی‌ها رفت و آمد در این مناطق بسیار مشکلتر از سابق شده است. مجموعه این مسائل برقراری نظم و حصول راه حل نهایی را بسیار مشکل کرده است. اگر سریعا این فاز را پشت سرنگذاریم، امیدی، که هم اکنون نیز بسیار شکننده است، برای تشکیل دولت مستقل و برقراری صلح، امیدها به یاس مبدل خواهد شد».

مسئله دیگر توافق برسر ایجاد نیروهای گشتی مختلط فلسطینی-اسرائیلی است، که مسئول امنیت جاده‌های ارتباطی کمپ‌های مهاجرنشین اسرائیلی هستند. در واقع فلسطینی‌ها مجبور به حفظ و حراست از کمپ‌هایی هستند، که ایجاد آنها در اساس غیرقانونی است و تازه این مهاجرین حق دارند، که در اریحا و غزه مسلحانه رفت و آمد کنند، که این خود از نظر سیاسی غیرقابل قبول و بار سنگینی از نظر تامین امنیت است. و سرانجام نباید فراموش کرد، که تمام تصمیمات دولت موقت و حتی تعیین وزراء تحت کنترل اسرائیل است. ما باید از این روابط خود را برهانیم و بطرف یك خودمختاری و ایجاد دولت واقعی حرکت کنیم. این امکان دارد، بشرطی که متحد شویم و بتوانیم حمایت افکار عمومی و دنیای عرب را جلب کنیم. فکر می‌کنم می‌توانیم چیزی بنا کنیم، بشرط اینکه پرنسیب‌های مذاکرات اسلو در نظر گرفته شود، موجودیت خلق برسمیت شناخته شود و راه حل مشکلات موجود و استرداد سرزمین‌ها طی برنامه سه ساله پیش‌بینی شده، براساس قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت واقعیت یابد».

خلق با ۵ میلیون جمعیت، که ۲ میلیون آن در دیگر نقاط کره خاك و بخصوص در کشورهای عربی همسایه اسرائیل پراکنده‌اند، در انتظار بسر می‌برند. آنچه که بازپس داده شد، به ویرانه‌ای می‌ماند، که بقول خود فلسطینی‌ها برای ساختن همه‌چیز درآن باید ازصفروحتی زیرصفرشروع کرد و آنچه که وجود دارد نیز، تا چندی دیگر نخواهد بود: برق، تلفن، پست ...، که همه متعلق به سیستم سراسری اسرائیل است. حتی در خود اورشلیم، که بازپس‌گیری آن حتی در مرحله حرف هم نیست، علیرغم قسمت شرقی مدرن یهودی‌نشین آن، فقر، مرگ و میر کودکان، عدم تامین اجتماعی، نبود امکانات بهداشتی و ... در قسمت غربی آن، که مسلمان-مسیحی‌نشین است، بیداد می کند. ۱۸٫۲ دلار بودجه بهداشتی سرانه در غرب شهر و ۲۷۰ دلار در بخش دیگر و ...

راه‌اندازی اقتصاد یکی از عاجل ترین برنامه‌های دولت موقت فلسطین است. «نبیل شعث»، مسئول برنامه‌ریزی و همیاری در دولت، که در واقع نخست‌وزیر محسوب می‌شود، اظهار داشت: «از ۷۲۰ میلیون دلاری، که وعده شده بود، فقط ۴۷ میلیون دریافت کردیم. یاسرعرفات کم کم متوجه می‌شود، که فقط باید روی خودمان حساب کنیم. باید فورا یك سیستم اداری منسجم ایجاد کرد، تا اعتماد سرمایه‌داران فلسطینی برای سرمایه‌گذاری در اینجا، جلب شود»!

بخاطر مجموعه شرایط، طرح‌های پیش‌بینی شده بسیار محدود است. طرح پاکسازی غزه، که گویا دولت فرانسه مخارج آنرا متعهد شده و دولت موقت از این طریق پیش‌بینی می‌کند، که ۱۵۰۰۰ نفر شاغل خواهند شد، طرح بگر احداث مسکن است. برای عملی کردن این طرح، دولت به افراد کمك خواهد کرد، که از کمپانی‌های مالی فلسطینی و بانك‌ها وام مسکن برای احداث ۲۵۰۰۰ واحد دریافت دارند. اینجا نیز پیش‌بینی می‌کنند، که از این طریق ۲۵ هزار نفر بمدت ۶ ماه الی یکسال کار خواهند داشت. تعداد بیکاران غزه حداقل ۱۰۰٫۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود.

از آنجا که کمك‌های وعده شده در مرحله حرف باقی مانده است، از دیگر اقدامات آتی دولت، جمع‌آوری مالیات‌ها خواهد بود. خود عرفات از جمله در این مورد، در شورانگیزترین میتینگ پس از بازگشت به میهن، که در اردوگاه جبلیه انجام شد، گفت: «بانك جهانی خواست، شرایطی را به ما تحمیل کند، که من نپذیرفتم. من قبول نمی‌کنم، که خارجی اقتصاد ما را تحت کنترل داشته باشد. آیا ما که هنوز از شر اشغال نظامی خلاص نشده‌ایم، باید پس از این از اشغال اقتصادی رنج ببریم؟ من می گویم نه». و ادامه می دهد: «می‌خواهم با شما کاملا رك باشم، موافقتنامه‌ای، که ما با اسرائیل امضاء کردیم، رضایتبخش نیست. اما این بیشترین چیزی است، که ما در بدترین شرایط توانستیم بدست آوریم».

علیرغم همه اینها، «ابوعمار» امیدوار است: «جبلیه بهترین رزمندگانش را به جنبش اهداء کرد. از جبلیه است، که فرزندان «انقلاب» و زنان دلاور آمدند. امروز اما وظیفه‌ای، که بعهده ماست، بسی مشکلتر است. می‌دانم که می‌توانیم روی دست‌های فرزندان جبلیه... برای ایجاد دولت فلسطین حساب کنم. دولتی، که پایتختش اورشلیم خواهد بود».

عرفات از آرزوی خلق فلسطین گفت و از حقیقت تلخ مربوط به شرایط کنونی جهان و امکاناتی، که خلق فلسطین برای رسیدن به آرزوهایش دارد. صرفنظر از پاره‌ای مخالفت‌های درونی سازمان آزادیبخش فلسطین باطرح صلح، که بیشتر می‌تواند جنبه دیپلماتیك در یك کارزار سیاسی پیچیده در خاورمیانه داشته باشد، همه شواهد نشان می‌دهد، که کلیه سازمان‌های فلسطین، جز تندروهائی، که ایران آنها را حمایت می‌کند، برای پیش تازاندن روند صلح با یکدیگر همگامند. هیچکس نمی‌تواند حدس بزند، آنها، که اهداف حداکثر را اعلام می‌کنند، در دل خود به چه حد و حدودی از اهدافشان راضی هستند و اصولا فشارهای سیاسی-تبلیغاتی، که در مخالفت‌خوانی‌ها از هر دو سو طرح می‌شود، تا رسیدن به کدام اهداف ادامه خواهد یافت. نبرد سیاسی عرصه نوینی است، که خلق فلسطین با آن آشنا می‌شود، همچنان که با مشکلات عظیم اداره کشور آشنا می‌شود. عرصه‌ای، که در نخستین گام آن، یاسرعرفات با هوشیاری از توطئه‌های بانك جهانی با خلق فلسطین سخن گفت. توطئه‌ای، که سران رژیم ایران علیرغم جنجالی، که برای مبارزه با استکبار اغلب برپا می‌کنند و با یاسرعرفات نیز برسر صلح با اسرائیل ستیز می‌کنند، براحتی و با ۴۰ میلیارد دلار بدهی در دام آن افتاده‌اند و اکنون ۵ سال است برنامه‌های دیکته شده «بانك جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» را اجرا می کنند؛ بدون آنکه با مردم ایران از توافق‌های پشت پرده در این مورد سخن بگویند.

## سخنی باهمه **توده ای ها: در صفوف حزب متحد شوید!**

## لحظات سرنوشت سازبرای ایران و سرانجام قطعی انقلاب ۵۷ فرامی رسد

# برای پیشبرد انقلاب مبارزه کنیم!

**رفقای عزیز و گرامی راه توده!**

باسلام گرم. برای همه شما در مسیر مبارزه دشواری، که بر عهده گرفته‌اید، آرزوی موفقیت دارم. به همراه این نامه نوشته‌ای را برای شما ضمیمه کرده‌ام،که نشان دهنده پرسش‌هایی است، که امروز برای بسیاری از ما، در مورد مشی کنونی حزب، وجود دارد و پاسخ‌هائی، که شاید بتوان برای آنها یافت. اما از آنجا که این نوشته بسیار طولانی‌تر از آنچه، که در نظر داشتم از آب درآمد، بناچار پاره‌ای از توضیحات و استدلالات اضافی حذف گردید. نتیجه آنکه در بیان مطالب گاه پاره‌گی و گسست به چشم می خورد، که امیدوارم پوزش مرا در این زمینه بپذیرید. می‌دانم همه آنچه در این نوشته بیان گردیده است، الزاما با نظرات شما هم‌خوانی ندارد، اما تنها انتظار من از شما اینست، که در هر مورد، که انتقادات نسبت به مشی کنونی حزب را روا نمی‌دانید، نسبت به پرسش‌هایی، که برای من و امثال من مطرح است، ولو به طور کلی پاسخی ارائه دهید.

اطمینان داشته باشید، که از هرگونه همکاری با شما، تا آنجا که در توان داشته باشم، کوتاهی نخواهم کرد. باز هم برای شما آرزوی موفقیت و پیروزی دارم.

آ. ک. - تیرماه ۷۳

حوادث و وقایع نگران کننده‌ای، که این روزها در کشور ما جریان دارد، توجه همگان، و از جمله اعضای حزب ما را بیش از پیش متوجه خود ساخته است. از یك سو، پس از یك دوره مبارزه سخت، بورژوازی بزرگ تجاری، در چهره گروه‌بندی ارتجاعی رسالت-حجتیه، هر روز بیش از روز قبل اهرم‌های تعیین کننده حکومت جمهوری اسلامی را در کنترل خود قرار می‌دهد و می‌رود، تا حاکمیت مطلق و عنان گسیخته خود را بر جامعه برقرار کند. اکثریت مجلس اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و بالاخره ریاست جمهوری و ولایت فقیه تحت کنترل کامل آنها قرار گرفته و یا به گروگان آنان درآمده‌اند. تثبیت این حاکمیت، یعنی تسلط کامل و بی‌چون و چرای ضد انقلابی‌ترین نیروی اجتماعی و ارتجاعی‌ترین سمت‌گیری سیاسی برسرنوشت جامعه. از سوی دیگر جناح‌های مخالف داردسته مانیایی حجتیه-رسالت ناامیدانه به آخرین مقاومت‌ها دست می‌زنند و هر روز بیش از پیش ناگزیر به ترك آخرین مواضع خود و واگذاری به ارتجاع می‌شوند. برای باقی ماندن در صحنه، به تظاهرات بر علیه «کوکاکولا» و «مك‌دونالد» می‌پردازند و از پایمال شدن «آرمان‌های انقلاب» ابراز تاسف می‌کنند.

نارضایتی مردم هر روز اوج بیشتری می‌گیرد، اما این نیروهای ارتجاع هستند، که بر امواج این نارضایتی سوار شده، آن را برای تحکیم حاکمیت خود و به عقب راندن مخالفین و رقبا به کار می‌برند. از اینرو، امید به یك تحول در مجموعه نظام سیاسی ما، با بیم اینکه این تحول در جهت حاکمیت بی‌نقاب ارتجاع و ضد انقلاب چرخش یابد، توام گردیده است.

در حالیکه شرایط، بیش از هر زمان دیگری، برای پایه‌ریزی اتحادی انقلابی مساعد است و این اتحاد قادر به عقب راندن حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ تجاری و ارتجاع رسالت-حجتیه است، اما نیروهای خلق در تفرقه به سربرده، هیچیك به پشتیبانی از دیگری برنمی‌خیزد و در نتیجه ارتجاع فرصت می‌یابد، تا همه آنها را در موضع ضعف و انفعال نگه‌دارد و بتدریج نابود کند.

و امّا در مورد حزب ما، برهیچ‌کس پوشیده نیست، که حزب اکنون در یکی از سخت‌ترین دوران‌های حیات سیاسی خود به سرمی‌برد. دستگیری و بمدا نابودی بخش اعظمی از رهبران حزب از یك سو و تحولات بین‌المللی چند ساله اخیر از سوی دیگر، در تشدید این وضعیت بطور مستقیم و غیرمستقیم دخالت داشته‌اند، اما اساس و منشاء آن نبوده‌اند.

مشخصات اساسی وضعیت کنونی حزب ما عبارتست از: رکود و انفعال سیاسی، که سرتاپای حیات آن را دربرگرفته است، فقدان وحدت بر سر اساسی‌ترین مسایل جنبش انقلابی و تفرقه و پراکندگی سازمانی. برای آنکه بتوانیم بر دشواری‌های موجود در حزب خود غلبه کنیم، لازم است علل و عوامل زاینده این دشواری‌ها را مورد توجه قرار دهیم. به همین دلیل این نوشته را از علل پیدایش رکود کنونی در حزب آغاز می‌کنیم.

### چرا در رکود و انفعال گرفتار آمده ایم؟

ساده‌ترین و در عین حال نادرست‌ترین پاسخی، که به این پرسش می‌توان داد، چنین است: در شرایط رکود و بحرانی، که جنبش ما در آن دست و پا می‌زند، سرخوردگی، ناامیدی و انفعال امری است طبیعی و لذا نباید برای یافتن علل آن بیهوده انرژی و وقت خود را از دست داد. مطابق این نظر، «انفعال امری است صرفا روحی و روانی و نه یك مسئله مربوط به خط مشی سیاسی». اما واقعیت چنین نیست. Nاقل در شرایط مشخص جنبش ما، چنین نیست. علل رکود و انفعال کنونی را باید در سیاست‌ها و اهداف جستجو کرد و نه در روحیه افراد. بگذارید این مطلب را کمی بیشتر دنبال کنیم.

### چگونه یک حزب سیاسی می‌تواند در موضع انفعال قرار بگیرد، یا نگیرد؟

برای اینکه یك حزب سیاسی و اعضاء آن در موضع انفعال باقی نمانند، چاره‌ای ندارند، جز آنکه همواره در مرکز نبرد اجتماعی قرار داشته باشند و برای اینکه یك حزب بتواند در مرکز حوادث و وقایع، در مرکز مبارزه و نبرد اجتماعی قرار گیرد، باید صحنه نبردی، که در هر لحظه انتخاب می‌کند، صحنه اصلی‌ترین نبرد جامعه باشد. صحنه نبردی، که تمام توجه جامعه و منافع بلافصل جامعه در یك لحظه معین، معطوف به آن است. مثلا در کشور ما، تا سال ۱۳۶۷، مبارزه علیه جنگ به میزان زیادی عرصه یك نبرد اساسی در جامعه ما بود. به همین دلیل حزب ما و سایر نیروهای سیاسی توانستند، بدلیل آنکه در همین صحنه فعالیت می‌کردند، هم‌چنان به حیات سیاسی نسبتاً فعال خود در داخل و خارج از کشور ادامه دهند. پس از این دوران، مبارزه اقتصادی و طبقاتی، که تا آن زمان بشدت، اما در پشت صحنه جریان داشت، از پرده بیرون افتاد و عرصهٔ عمده نبرد اجتماعی را به تصرف خود درآورد.

از حدود دو سال پیش مبارزه برای آزادی‌های سیاسی، در کنار مبارزه طبقاتی، در مرکز نبرد اجتماعی قرار گرفته است. مسئله طرد مجموعه رژیم (نظام) در جامعه ما، فعلا صحنه اساسی مبارزه نیست.

حزب ما از سال‌های ۶۲ و ۶۳ با انتخاب شعار سرنگونی و بعدا «طرد ولایت فقیه»، اساسا خود را از عرصه‌های اصلی مبارزه اجتماعی خارج ساخت. مرکز اصلی مبارزه، در تمام دوران پس از انقلاب تا به امروز، بر روی مبارزه طبقاتی و نبرد «که بر که»، متمرکز بوده است و این نبرد هم‌چنان ادامه

دارد. حتی در تمام دوران جنگ نیز مبارزه بر سر کسب حاکمیت، بدون کمترین وقفه، از هر سو ادامه داشت، ولی شرایط جنگ مانع از آن بود، که تیغ‌ها در مقابل همگان از رو بسته شود. تنها از این رو بود، که تا آن هنگام، که جنگ خون برزمین می‌ریخت، شعار سرنگونی و بعداً طرد ولایت فقیه نمی‌توانست نادرستی خود را، آن چنان که باید، آشکار نماید.

برخلاف آنچه گفته می‌شود، پس از خاتمه جنگ، جنبش به رکود مبتلا نگردید، برعکس جنبش با تمام شدت خود ادامه داشت، اما نه در آن عرصه‌ای، که ما خواهان آن بودیم و می‌خواستیم همگان را در راهش بسیج کنیم، بلکه در عرصه مبارزه انقلاب علیه ارتجاع، مبارزه بر سر کسب حاکمیت. در عرصه این مبارزه، شعار «طرد رژیم ولایت فقیه» دیگر هیچ چیز برای گفتن نداشت و دقیقا در ادامه همین روند بود، که نه فقط حزب ما، بلکه همه سازمان‌های سیاسی، که از شعارهای مشابه پیروی می‌کردند، به انفعال، رکود و گریز اعضاء دچار شدند و آن را به حساب رکود جنبش گذاشتند. هنگامی که یك نیروی سیاسی مبارزه خود را در عرصه‌ای پیش می‌برد، که در مرکز مبارزه و در نتیجه در مرکز توجه و دل‌نگرانی مردم قرار ندارد و تعیین کننده منافع بلافصل آنها نیست، بالطبع در بین خلق مخاطبی نخواهد یافت. لازم به گفتن نیست، که در این شرایط، فعالیت محکوم به شکست و فعالین ناچار به انفعال خواهند بود.

برای آن که به راحتی منفعل شویم، همواره ضرور نیست، که جنبش خلق الزاما متوقف شده باشد. ریشه واقعی انفعال در نامتناسب بودن شعارها و خواست‌های یك مبارز باخواست‌های مشخص خلق در یك لحظه معین، قرار دارد و اگر مبارز به هیچ قیمتی حاضر نگردد، که خواست‌های خلق را بپذیرد و برای همان خواست‌ها مبارزه کند، بناگزیر در حالتی زنجیر انفعال را خواهد گسست، که خواست‌های او به خواسته‌های خلق تبدیل شود. و این همان سرگذشت تلخ شعار، خط مشی و سیاست ما بوده است. در عرصه جنبش واقعا موجود، در پیکار اقتصادی و طبقاتی خلق، در صحنه نبرد لحظه به لحظه، ساعت به ساعت و تعیین کننده «که بر که» حضوری نداریم و هیچ نام ونشانی از ما نیست، اما در انتظار روز معین نشسته‌ایم، که خلق جنبشی دیگر، مطابق امیال ما برپا کند، تا ما فعال و شاید به خیال خود رهبر آن شویم. تنها از این روست و تنها به همین دلیل است، که در مهلکهٔ یك جنبش عظیم، در رکود گرفتار آمده‌ایم. تناقضی، که هیچگاه بدنبال یافت دلیل واقعی آن نرفته‌ایم.

می‌توان معتقد بود، که: «شاید رهبری حزب دچار اشتباه گردیده است و جنبش واقعاً موجود جامعه را ندیده است، یا به آن بهای لازم را نداده است و یا شاید از کاربست دقیق اصل ضرورت تلفیق اهداف استراتژیك با وظائف تاکتیکی روز عاجز مانده است، اما همه این‌ها به معنی نادرستی یك خواست اساسی، یعنی شعار سرنگونی یا طرد رژیم (نظام) نیست». آیا واقعا چنین است؟ پاسخ منفی است. اگر رهبری حزب در جنبش واقعا موجود، در نبرد «که بر که» شرکت نمی‌کند، در حقیقت بدین دلیل است، که معتقد است انقلاب بهمن اساساً شکست خورده است. شکست این انقلاب، یعنی آنکه نبرد «که بر که» به طور قطع به نفع ارتجاع خاتمه یافته است، یا اگر هنوز ادامه دارد، در بین نیروهایی جریان دارد، که پیروزی هر یك از آنان به معنی یك دگرگونی کیفی، به معنی یك تحول در حاکمیت طبقاتی و در نتیجه یك تحول انقلابی یا ضد انقلابی نخواهد بود. و این نتیجه فرضیه شکست انقلاب است، که در شعار «طرد رژیم...» منعکس شده است.

اما همه این احکام، در تضاد سنگین با واقعیات جاری کشور ما قرار دارد. نه انقلاب بهمن بطور قطع شکست خورده است، نه نبرد «که بر که» خاتمه یافته است و نه نتیجه این نبرد برای جامعه و مردم ما بی‌تفاوت است. اینکه، نبرد بر سر کسب حاکمیت، در طی دهسال گذشته در کشورمان ادامه داشته است، را دیگر همه‌مان به چشم می‌بینیم. اینکه، نتیجه این نبرد نیز برای جامعه و سرنوشت مردم بی‌تفاوت نیست، را نیز همه کما بیش احساس می‌کنیم. پس آنچه باقی می‌ماند، این است، که ببینیم، که چرا انقلاب بهمن هنوز دچار شکست قطعی نگردیده است و در نتیجه، چرا شعار «طرد رژیم ولایت فقیه»، شعار اساساً نادرسی است. بررسی مسئله را از همین شعار آغاز می‌کنیم.

### شعار «طرد رژیم ولایت فقیه» به چه معناست؟

از دیدگاه حزب، ولایت فقیه سمبل و نماد آن نظام ضد دمکراتیکی است، که در ایران کنونی حاکم است. نهاد و آن سیستم سیاسی-اجتماعی است، که بدون شکستن آن، بدون پشت سرگذاردن آن، حرکت به جلو در جامعه امکان‌ناپذیر نیست. ولایت فقیه تجسم حاکمیت آن طبقه یا طبقاتی است، که تکامل جامعه ایران، خواه و ناخواه همه دیگر طبقات جامعه را علیه آنها متحد خواهد کرد. همهٔ این‌ها شاید در شرایط امروز بیش از هر زمان دیگری درست بنظر آیند، اما واقعیت آن است، که همهٔ این احکام، علیرغم ظاهرا قانع کننده و بی‌چون و چرایی، که دارند، در ماهیت خود، اشتباه‌آمیز و گمراه کننده‌اند. چرا؟ برای پاسخ به این پرسش، نخست باید در نظر داشته باشیم، که روح حاکم بر این فرمول‌بندی‌ها و در نتیجه شیوه برخورد حزب به مسئله تغییرات انقلابی در کشور ما، با واقعیات یك جامعه در جریان انقلاب، متناسب نیست و بیشتر درچارچوب یك رژیم اختناقی کلاسیك، مانند رژیم شاه، قرار دارد. در واقع سیاست حزب، وجود یك انقلاب و تاثیرات عظیم آن را در سرتاسر جامعه، به کلی نادیده می‌گیرد.

شعار «طرد رژیم ولایت فقیه»، بعنوان شعار اساسی حزب برای یك دوران معین، شعار درستی بود، اگر همین رژیم برآمده از یك انقلاب نیرومند مردمی نبود، اگر در سرتاسر جامعه، مبارزه طبقاتی بسیار حاد و گسترده‌ای برسر حاکمیت و راه رشد اقتصادی و اجتماعی جریان نداشت، اگر همین ولایت فقیه، برای آنکه عمر خود را چند صباحی طولانی‌تر کند، ناچار نبود، مدام از مستضعفان و محرومان صحبت کند، زندگیش را فقیرانه و غذایش را نان و آب‌گوشت نشان دهد. اینکه آنها عوامفریبی می‌کنند، اصولا اهمیتی ندارد. مسئله مهم این است، که چرا آنها ناچار و ناگزیر به عوامفریبی هستند؟ چرا یك دیکتاتور عادی، مثل شاه، ناچار به عوامفریبی نیست؟ چرا شاه در نیاوران و انواع واقسام کاخ‌هایش زندگی می‌کرد، برای اسکی به سویس و برای قمار به کیش می‌رفت، از ثروت افسانه‌ای برخوردار بود و هیچ کس هم جرأت اعتراض نداشت، ولی همین جناب «ولی فقیه» در خانه خودش، از ترس پاسدارها محافظین خودش، باید خود را به گدایی بزند؟ پاسخ روشن است، رژیم ش حاصل یك کودتای ضد انقلابی در شرایط شکست جنبش مردم بود و رژیم ولایت فقیه، میوه‌چین یك انقلاب نیرومند مردمی در شرایط اعتلای جنبش و خواسته‌های خلق. ضربه به حزب توده ایران، ضربت عظیمی به این جنبش بود، اما اشتباه نکنیم، پایان این جنبش نبود. از اینرو تنها و تنها فشار عظیم و نیرومند تودهٔ مردم، تنها مهر و نشان عمیق خواسته‌های انقلاب بر پیکر جامعه ماست، که نیروهای حاکم کنونی در ج.ا. را به چنین موضع دفاعی عقب رانده است. تمام سیاست حزب ما در سال های پس از انقلاب، بر مبنای همین فشار، همین جنبش و ضرورت تشدید و تعمیق آن استوار شده بود و تمام سیاست کنونی حزب، برنادیده گرفتن این فشار و به حساب نیاوردن آن، مبتنی است. اما این فشار خلق، این جنبش مردمی، واقعا وجود دارد، چه ما آن را به حساب بیاوریم و چه به حساب نیاوریم. اگر آن را به حساب آوردیم، می‌توانیم در نبرد واقعی جامعه شرکت کنیم و حزبی فعال و موثر باشیم. اگر آن را به حساب نیاوریم، مردم بدین خاطر دست از مبارزه نخواهند کشید، این مائیم، که نظاره‌گر و منفعل شده‌ایم.

---

**خطرخونین ترین برخوردها بیر توده مردم بر اثرسیاست های ارتجاع حاکم، هرلحظه بیشتر می شود**

---

از اینرو، تا لحظه‌ای، که نبرد «که بر که» ادامه دارد، ایدئولوژی انقلابی در جامعه از میدان بیرون نشده و جنبش توده‌ها، فشار نیروهای انقلاب و مقاومت خلق، تا بدان حد نیرومند است، که جناح‌حاکم برای بقای خود در قدرت مجبور به عوامفریبی، مجبور به گرفتن ظاهر انقلابی است. برای ما این امید وجود دارد، که بتوانیم ارتجاع را درچارچوب نظام موجود به عقب برانیم. به همین دلیل، حکم مرکزی شعار طرد ولایت فقیه و فرضیه شکست انقلاب، یعنی اینکه امکان هرگونه تحول کیفی جامعه، در چارچوب نظام، به کلی منتفی است، قطعیت ندارد. چنین امکانی به عنوان یك «امکان» وجود دارد. وجود این امکان، از ماهیت رژیم ناشی نمی‌شود، بلکه از واقعیت انقلاب، مقاومت خلق و جنبش توده‌ها سرچشمه می‌گیرد.

اگر در مبارزه طبقات بر سر کسب حاکمیت شرکت نکرده‌ایم، بخاطر آن نبوده است، که قادر به تلفیق اهداف استراتژیك و تاکتیکی نبوده‌ایم، بلکه از

# «جبهه واحد ضدارتجاع» را باید تشکیل داد

آن جهت بوده است، که این مبارزه را فاقد چشم‌انداز واقعی ارزیابی کرده‌ایم. و اگر این مبارزه را بدون چشم‌انداز واقعی ارزیابی کرده‌ایم، بدلیل آن بوده است، که نیروی تعیین کننده انقلاب و جنبش خلق را بسیار کمتر از آنچه، که در واقع بوده است، پنداشته‌ایم. تمام اشتباه سیاست و شعار کنونی ما در همین جا قرار دارد. برای ما جنبش با سرکوب حزب پایان یافته تلقی شد، در حالیکه این جنبش بسیار بسیار نیرومندتر از آن بود، که تنها با خروج حزب ما از صحنه خاتمه یابد. این همان چیزی بود، که رهبری حزب از لابلای گفتارهای خون‌آلود خود از زندان قصد داشت برای ما پیغام دهد: زمان، زمان عمده کردن حزب نیست. زمان، زمان شرکت در جنبش عمومی خلق، در مبارزه میان انقلاب و ارتجاع، در نبرد طبقاتی، قرار داشتن در کنار توده‌های مردم و مخالفت با حاکمیت بی‌بازگشت نیروهای واپسگرا است. رهبری حزب، بخاطر نجات جان اعضاء و برای باقی ماندن حزب در صحنه مبارزه توده‌ها، از قهرمانی چشم پوشید و ما بجای اینکه قهرمانی آنهارا، که دقیقا در همین جا قرار داشت، به مردم نشان دهیم، سیاستی را در پیش گرفتیم، که ما را از جنبش واقعی جامعه ج ساخت و آنها را موجوداتی تسلیم شده و وامانده به مردم معرفی کرد. چنان خود تسلیم را باور کرده بودیم، که از هر کدام آنها، تا زمانی که زنده بودند، به تعداد انگشتان دست هم، یاد نکردیم. دهسال پیش، نبرد «که بر که» و امکان هرگونه تحول مثبت در چارچوب نظام را خاتمه یافته تلقی کردیم و خود را از آن کنار کشیدیم. در حالیکه این واقعیت بر ما عیان شده است، که تمام تحولات دهساله اخیر، تنها در چارچوب همین نبرد قابل تحلیل است و نه گویا «آماده شدن تدریجی شرایط برای طرد رژیم ولایت فقیه»!

همهٔ آنچه گفتیم، یك روی سکه است، روی اصلی سکه. اما این سکه روی دیگری نیز دارد و آن عبارتست از تحلیل کنونی حزب از نیروها و جناح‌های موجود در ج.ا.

با پذیرش شکست انقلاب و با پذیرش اینکه، همه این نیروها در مجموع خود، ارتجاع را تشکیل می‌دهند، ما تحلیل طبقاتی از جناح‌های حاکم را کنار گذاشتیم و آنها را براساس مواضعی، که نسبت به حزب اتخاذ کرده‌اند، مدنظر قرار دادیم. چون همگی در سرکوب حزب اشتراك نظر داشته‌اند، پس همگی مرتجع هستند. پس دیگر هر مبارزه‌ای هم، که باهم داشته باشند، جز دعوا بر سر لحاف ملا نخواهد بود. اما چنین شیوه نگرشی، هیچ تشابهی با مارکسیسم ندارد. سیاست حزب در سال‌های پس از انقلاب بر این مبتنی بود، که در صف حاکمیت برآمده از انقلاب، دو نیروی عمده در مقابل هم قرار ته‌اند. در یك سو نیروهای وابسته به لایه‌های پایین و توده‌های محروم جامعه، که نیروی تعیین کننده انقلاب بوده‌اند و در سوی دیگر، جناح‌های وابسته به بزرگ مالکان و سرمایه داران بزرگ. تضاد بین این دو نیرو، یك تضاد طبقاتی و بنیادین است، ولی اختلاف نگرش هر یك از آنها با متحدین خود، یك پدیده روانی و اعتقادی و در نتیجه روبنایی و ثانوی است، که با رشد و توسعه جنبش و با حرکت در جهت تعمیق و گسترش انقلاب، بتدریج زایل خواهد شد. بنابر این، باید در کنار نیروهای وابسته به توده‌های مردم قرار گرفت، در مبارزه جاری آن شرکت کرد و به آنها کمك کرد، تا بتوانند بر پیشداوری‌ها و ذهنیات خود غلبه کنند. و تنها در آن صورت است، که امر اتحاد انقلاب و تشکیل جبههٔ متحد خلق، امکانپذیر خواهد بود. واقعیت‌های جاری کشور، بیش از هر زمان دیگر، صحت بی‌خدشه این تحلیل را اثبات می‌کند.

این که مبارزه بین نیروهای درونی حاکمیت، یك مبارزه طبقاتی است و نه اختلاف برسر تصاحب قدرت، قابل تردید نیست. اگر این مبارزه صرفا برای کسب قدرت بود، در آن صورت، در شرایطی، که با دشمنانی بسیار نیرومند از هر سو مواجه بودند، هرگز بصورت دو جناح در مقابل هم سینه سپر نمی‌کردند، در آن صورت، آن‌ها می‌توانستند به سازشی با یکدیگر دست یافته و قدرت را در میان خود تقسیم کنند. اگر هر یك از این جناح‌ها سهمی از قدرت حاکمه را در تصاحب دارند، به معنای آن نیست، که هر دو برای اجرای یك «سیاست طبقاتی واحد» به توافق رسیده‌اند، بلکه به معنای آن است، که هر یك بر مبنای تناسب نیروهای طبقاتی جامعه، سهمی از قدرت را در چنگ گرفته و آن را در جهت اهداف طبقاتی «خاص خود» و علیه اهداف طرف مقابل، مورد استفاده قرار می‌دهد.

و اما اعتقاد ما، براین که شرایط مبارزه به هر یك از طرفین امکان خواهد داد، که بر پیشداوری‌های خود غلبه کنند، نیز دیگر تقریبا امری روشن است. این دو جناح بدلیل تضاد طبقاتی، که با هم دارند، هر دو دریافته‌اند، که صرف «ایدئولوژی اسلامی»، قادر به ایجاد سازش میان آنها نیست و لذا هر یك در جستجوی متحدانی در خارج از مجموعه حاکمیت می‌گردند. جناح راست، این متحدان را در بین سرمایه‌داران سلطنت‌طلب دیروز می‌جوید و جناح چپ در میان نیروهای دمکراتیك و مخالف. اگر امروز گروه‌بندی رسالت-حجتیه از هر زمان دیگر به دشمن خونین‌آزادی‌های دمکراتیك مبدل شده است، از جمله به همین دلیل است، که جناح چپ حاکمیت را از قرار گرفتن در کنار متحدان خود محروم کند.

جناح چپ حاکمیت، بدلیل اشتباهاتی، که در گذشته مرتکب شده است، نتوانسته است، حمایت سایر نیروهای انقلابی را به خود جلب کند. همین امر به ارتجاع رسالت-حجتیه امکان داده است، که بتوانند مواضع خود را هر چه بیشتر در جامعه تحکیم کنند. سیاست کنونی حزب ما نیز نتوانسته است متاسفانه در این روند تاثیر سازنده‌ای برجای گذارد. و دقیقا در همین جا است، که وظیفه حزب ما و نقش پراهمیت آن امروز، بیش ازهر زمان دیگری، مشخص می‌شود. نباید اجازه دهیم، که بورژوازی بزرگ تجاری و نمایندگان ارتجاعی آن، باستفاده از اشتباهات گذشته نیروهای انقلابی، حاکمیت خود را برای یك دوره طولانی تثبیت و مستقر سازند.

**«جبهه واحد ضدارتجاع» حاکم، در وسیع ترین شکل آن باید هرچه سریع تر تشکیل شود تا از تسلط کامل بورژوازی تجاری بزرگ ایران، مافیای حجتیه-رسالت و شکست قطعی انقلاب جلوگیری شود**

### چه وظیفه‌ای در مقابل حزب ما قرار دارد؟

اگر این درست است، که جنبش خلق در کشور ما هنوز پایان نیافته است، که این جنبش همچنان توان تاثیرگذاری بر روندهای جاری کشور را داراست، که نیروهای انقلابی، پس از یك دوره تفرقه و اشتباه، بتدریج همدیگر را باز می‌یابند، که اتحاد این نیروها قادر است پیشرفت بیش از این سرمایه‌داری بزرگ و ارتجاع را در کشور ما متوقف کند، و در صورتی که همهٔ این‌ها درست است، پس وظیفه ما این بوده است و این خواهد بود، که با تمام نیروی خود در کنار جنبش انقلابی توده‌ها قرار بگیریم و آن را در راه دستیابی به اهداف دمکراتیك خود، یاری دهیم. جنبشی، که مضمون اساسی آن، عبارتست از: مبارزه با ارتجاع، کوتاه کردن تسلط سرمایه‌داری بزرك برحیات سیاسی و اقتصادی کشور. سمتگیری اقتصادی به نفع زحمتکشان شهر و روستا، آزادی‌های سیاسی، حاکمیت دمکراتیك و افزایش نقش مردم در اداره امور و خلاصه تمام آن عرصه‌هایی، که ضرورت حضور فعال توده‌ای‌ها در آن‌ها وجود دارد.

در حال حاضر، همانطور که نشریه «راه توده» (اردیبهشت۷۲) بدرستی متذکر می‌شود «نیروی هدایت کننده رژیم ج.ا.، همانا مافیای پرقدرت حجتیه است، که از ابتدای پیروزی انقلاب، رهبری حزب توده ایران باهوشیاری نسبت به عملکرد آن هشدار داد... این مافیای سیاسی-اقتصادی، که بی‌تردید سر نخ آن به سازمان‌های جاسوسی موساد و اینتلیجنس سرویس و «سیای» آمریکا وصل است، در جهت سیاست‌های جهانی امپریالیسم-صهیونیسم، هدایت مستقیم و غیر مستقیم می‌شود و خود نیز در داخل کشور، رژیم را هدایت مستقیم و

خیرمستقیم می‌کند. آنها در انحراف انقلاب از مسیر اصلی خود، نقش تاریخی توانستند ایفاء کنند و این نقش هم‌چنان ادامه دارد.»

می‌دانیم، که مافیای حجتیه تنها از خارج تغذیه نمی‌شود. پایگاه و نیروی تغذیه کننده آن در داخل، چیزی نیست، مگر طبقه بورژوازی بزرگ و بویژه، بورژوازی بزرگ تجاری، که این مافیا و همینطور دارودسته روزنامه رسالت و دیگر نیروهای تعیین کننده حاکمیت جمهوری اسلامی، همگی به نمایندگی از وی و در جهت حفظ منافع آن به فعالیت مشغولند. اما، همهٔ قرائن و شواهد حاکی از آن است، که حاکمیت این مافیا و نیروهای وابسته به آن، هنوز بطور مطلق و بی‌بازگشت برقرار نشده و در همه جا بامقاومت‌های بسیار جدی در میان خلق و نیروهای انقلابی، مصادف است (عصیان‌های نوبتی مردم در همدان، اراک، شیراز، مشهد، زاهدان، نجف‌آباد، قزوین). وظیفه تاخیرناپذیر حزب ما جز آن نیست، که تمام نیروی مردم و مقاومت‌های پراکنده و سازمان یافته را علیه تسلط این مافیا و بورژوازی بزرگ حامی آن، متمرکز کند. هر گروهی، حزبی، طبقه‌ای، که برعلیه این دارودسته مبارزه می‌کند، باید مورد پشتیبانی حزب قرارگیرد. تمام نیروی سیاسی و ایدئولوژیك حزب باید بسیج شود، تا بتواند باهمکاری و اتحاد با سایر نیروهای اجتماعی، پیشرفت این واپسگراترین و ضد انقلابی‌ترین طبقه جامعه ایران را مانع شود.

آنان که معتقدند، هر گونه مبارزه‌ای درچارچوب رژیم ولایت فقیه محکوم به شکست است، نتیجه می‌گیرند، که وظیفه ما نسبت به نیروهایی، که امروز علیه حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ و گروه‌بندی رسالت-حجتیه مبارزه می‌کنند، این خواهد بود، که به آنها اندرز دهیم و متذکر شویم، که بدون قرار گرفتن در «جبهه ضد ولایت فقیه»، مبارزه آنها بی‌سرانجام است و بدین وسیله تصور می‌کنند، که «حقانیت تاریخی» نصایح آنها اثبات خواهد شد. اینگونه افراد بهتر است، که به جای اینکه دنبال «حقانیت تاریخی» باشند، تلاش کنند، تابه سهم خود، قدمی در مبارزه علیه حاکمیت این ارتجاع بی‌نقاب بردارند. با محکوم کردن دیگران به شکست، حقانیت هیچ کس اثبات نخواهد شد، این کوتاهی و تزلزل است، که تماماً آشکار می‌گردد. در نادرست بودن اینگونه احکام به ظاهر انقلابی، همین بس، که کاربست آنها در عمل به چنین نتایج فاجعه‌باری منتهی شده است.

اما، ولو اینکه بپذیریم، که تلاش در جهت آزادی و رهایی اجتماعی (روند هر مبارزه‌ای) در چارچوب رژیم ولایت فقیه، در تحلیل نهائی (و فقط در تحلیل نهائی) محکوم به ناکامی است، این نتیجه حاصل نخواهد شد، که سرنوشت پیکاری، که امروز در جامعه ما علیه تسلط گروه‌بندی رسالت-حجتیه در جریان است، برای کلیه نیروهای سیاسی و از جمله حزب ما و جنبش مردم، بی تفاوت است و یا از پیش مقدّر شده است. به هیچ وجه چنین نیست. سرنوشت این مبارزه، سرنوشت همهٔ ماست. شرکت در این مبارزه، ولو اینکه محکوم به ناکامی هم باشد، وظیفه تاخیرناپذیر ماست، چرا که تنها در جریان این مبارزه است، که اتحاد طبقه کارگر با لایه‌های پائین و میانی جامعه می‌تواند شکل گیرد و مستحکم شود. تلاش در جهت برقراری چنین اتحادی، بخودی خود دستآوردی آن چنان بزرگ است، که تمام سنگ‌پایه سیاست حزب ما در سال‌های پس از انقلاب بهمن براساس آن پی‌ریزی شده برد.

تصور اینکه «رژیم ولایت فقیه» در مجموع خود در سراشیب سقوط قرار دارد و بنابراین، حتی اگر سرمایه‌داری بزرگ و گروه‌بندی‌های وابسته به آن تمام قدرت را در دست گیرند، باز هم همراه با مجموعه رژیم به کنار خواهد رفت، اشتباه بسیار بزرگ دیگری است. اولاً، که این شیوه برخورد، هیچ شباهتی به شیوه نگرش مارکسیستی و توده‌ای ندارد و بیشتر بدرد همان حجتیه و طرفداران شعار «هر چه بدتر، بهتر» می خورد. ثانیاً، معلوم نیست، که این «سراشیب سقوط» تا چندین سال بطول کشد و در این فاصله چه مقدار دیگر از امکانات و نیروهای مقاومت خلق را در کام خود فروکشد، و ثالثاً، اگر سرمایه‌داری بزرگ تجاری تمام اهرم‌های حاکمیت اقتصادی را در دست گیرد، در آن صورت حتی تغییر کل رژیم هم موجب کنار رفتن آن از قدرت واقعی نخواهد شد. چرا که او، باز هم از هر تغییری پیروزمند بیرون می‌آید و به اتکاء موضع اقتصادی خود، هرگونه مخالفت و مبارزه‌ای را در نطفه نابود می‌کند. این بار عده‌ای، آخوند حجتیه را از نمایندگی خود خلع و بجای آن، عده‌ای دیگر را با کت و شلوار و کراوات منصوب می کند، اما ماهیت سیاه حاکمیت آن دست نخورده باقی می‌ماند. آیا انقلاب ایران، با تمام قدرت و پشتوانه مردمی آن و با تمام نیرویی، که حزب ما تلاش کرد برای آن بسیج کند، موفق شد برای نمونه ملی شدن تجارت خارجی را عملی کند؟ چگونه انتظار داریم این طبقه، در حالی که قدرت آن ده‌ها برابر شده است و ایدئولوژی تجارت را مدام در جامعه رسوخ می‌دهد، در تحولات آتی، که اساساً (و با سیاست کنونی حزب) سمت و سوی اجتماعی و طبقاتی آنها مشخص نخواهد بود، از قدرت کنار گذاشته شود؟ بنابراین، برای مبارزه با حاکمیت این طبقه، منتظر فردا، منتظر طرد رژیم نباید شد. باید همین امروز، براساس تضاد عینی منافع آن با منافع اکثریت مطلق مردم، در کنار هر جنبش و نیرویی قرار گرفت، که حاضر است، با آن به مقابله بپردازد. باید ماهیت سیاه واقعی حاکمیت آن را، چهره ریاکارانه و دستان خون‌آلودش را در مقابل همگان به نمایش گذاشت. باید آن را به عقب نشینی وادار کرد، برای این کار، امروز در جامعه ما امکانات واقعی وجود دارد، فردا هیچ چیز معلوم نیست.

بنابر مجموعهٔ آنچه تا بدینجا گفته شد، شعار «طرد رژیم ولایت فقیه»، شعاری است نادرست، که بر مبنای ارزیابی اشتباه‌آمیز از شدت و عمق جنبش توده‌ای و قدرت و تاثیر انقلاب و امکاناتی، که در برابر جامعه می‌گشاید، قرار دارد. این شعار برپایه‌ای اشتراکات شکلی میان جناح‌های مختلف حکومت جمهوری اسلامی انگشت تاکید گذاشته، تفاوت‌های طبقاتی و ماهوی میان آن‌ها را نادیده می‌گیرد. جناح چپ جمهوری اسلامی را به صرف اینکه زمانی برسرکوب حزب ما صحه گذاشته است، از هرگونه توان و ظرفیت پیشرفت فکری و انقلابی محروم وانمود کرده، آن را باجناح راست حاکم (در عمل) همسنگ و در یك کفه قرار می‌دهد و عملاً به قدرت‌گیری این جناح یاری می رساند. این شعار، این توهم نادرست و خطرناك را بوجود می‌آورد، که گویا حاکمیت هر یك از جناح‌های موجود در ج.ا. برای خلق و جامعه بی‌تفاوت است و طرد همه آنها را با هم طلب می‌کند. این شعار نیروی بسیج و مقاومت متشکل خلق را در مقابل حاکمیت سیاه سرمایه‌داری بزرگ درهم شکسته، نیروهای انقلابی را از یکدیگر جدا و در مقابل هم قرار داده، همهٔ آنها را به همراه هم تضعیف می‌کند. در نتیجهٔ همهٔ این‌ها، این شعار، حزب ما را از نیرویی فعال و مبارزه‌جو به نظاره‌گر عروج ارتجاع مبدل کرده و آینده حزب را در معرض مخاطرات جدی قرار می‌دهد. این فهرست را می‌توان هم‌چنان ادامه داد. اما دهسال حاکمیت این شعار و تاثیرات بی‌اندازه مخرب آن برحزب ما و جنبش، از هر استدلالی گویاتر است.

---

# جنبش چپ و کمونیستی ایران، باید صف خود را از اپوزسیونِ راستِ رژیم و ارتجاع حاکم جدا کرده و به جنبش دمکراتیک و انقلابی کشور بپیوندد

---

با کنار گذاشتن این شعار، ما خواست تغییرات انقلابی جامعه کنار نمی گذاریم، بلکه براین حکم علمی تاکید می‌کنیم، که تغییر انقلابی از دیدگاه ما، تغییر این یا آن شکل حکومت نیست، بلکه عبارتست ازتغییر در حاکمیت طبقاتی، یعنی در مرحله کنونی، عبارتست از طرد حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ، بویژه تجاری و خلع نمایندگان آن از قدرت. این تغییر در چارچوب هر شکل و یا با تغییر هر شکل حکومت، که باشد، در محتوای خود برای ما یك تغییر انقلابی محسوب می‌شود. به همین دلیل، موضع ما نسبت به نیروهای سیاسی جامعه، به موضعی بستگی ندارد، که آنها بطور کلی نسبت به جمهوری اسلامی اتخاذ می کنند، بلکه بیشتر به موضعی بستگی خواهد داشت، که از جمله نسبت به حاکمیت این طبقه و نمایندگان آن اختیار می کنند.

برای آنکه ماهیت این شعار و مشی سیاسی کنونی حزب را بهتر بفهمیم، کمی به این خط مشی، از دیدگاه منافع بورژوازی بزرگ، نظر افکنیم.

برای بورژوازی بزرگ، فعلا این که ولایت فقیه باشد، یا نباشد، کمترین اهمیتی ندارد. آنچه که وی می‌خواهد، پایان گرفتن بروز هر گونه مقاومت انقلابی، در خون غرقه شدن انقلاب و آرمان‌های آن و خروج کامل توده‌ها از صحنه مبارزه سیاسی است. در اثر انقلاب، ایدئولوژی بورژوئی، «پنج انگشتان دست با هم برابر نیستند»، که طبیعت جامعه و خواست خداوند درآن قرار گرفته است، که عده‌ای محروم و بدبخت و عده‌ای دارا و خوشبخت باشند و امثال آن، در نزد توده‌های وسیع مردم سخت اعتبار خود را از دست داده است. بورژوازی بزرگ از لطمه خوردن ایدئولوژی خود به سختی نگران است و دورنمای کل نظام سرمایه‌داری را در ایران در خطر احساس می کند. برای مقابله با این خطر، ارتجاع در دو سوی جبهه، کارزار ایدئولوژیك وسیعاً گمراه کننده‌ای را، برای

منحرف کردن خلق، انقلاب و نیروهای آن، به کار انداخته است و برای مبارزه با انقلاب جبهه‌های انحرافی می‌گشاید. ارتجاع در داخل می‌گوید: انقلاب یعنی چادر، یعنی مبارزه با منکرات، یعنی گریه و مزاداری، پس درود بر انقلاب؛ ارتجاع در خارج می‌گوید: انقلاب یعنی چادر، یعنی مبارزه با منکرات، یعنی گریه و مزاداری، پس مرگ بر انقلاب؛ ارتجاع در داخل می گوید: انقلاب یعنی حکومت مذهبی، یعنی نبود آزادی، خفقان، پس درود بر انقلاب؛ ارتجاع در خارج همین‌ها را می‌گوید و نتیجه می‌گیرد مرگ بر انقلاب. ارتجاع در داخل می‌گوید، مبارزه اصلی ما مبارزه حکومت مذهبی با حکومت «لاییك» است؛ ارتجاع در خارج هم، بعنوان مبارزه با آن، عین همین گفته‌ها را تکرار می‌کند. این دو، دقیقاً گفته‌های یکدیگر را می‌گیرند و تکرار می‌کنند و هر دو یك هدف دارند: تحریف واقعیت و مفهوم انقلاب در نزد خلق. آنها دست در دست هم یك بازی جهنمی براه انداخته‌اند و چنان ماهرانه و پرقدرت عمل می‌کنند، که در هر دو سوی جبهه، در داخل و خارج، کسی را جرات ورود در صحنه و متوقف کردن نیرنگ بازی‌شان، نیست. اما اگر موفق عمل می‌کنند، بخاطر مهارت شکست ناپذیرشان نیست، بلکه بخاطر آن است، که صحنه در مقابل آنان خالی شده است. برای ما، بعنوان یك نیروی چپ، این مسئله روشن است (یا باید لااقل روشن باشد)، که هر قدر ایدئولوژی بورژوازی در این صحنه بیشتر می‌برد، این ماییم، که داریم بیشتر می بازیم. اگر امروز منافع ارتجاع در آن است، که انقلاب و اهداف آن را تحریف کند. منافع ما در آن است، که انقلاب و اهداف آن را روشن کنیم. برای اینکار باید سیاست خود را بر مبنایی پی‌ریزی کنیم، که در عرصه‌ها، به مقابله با ارتجاع رود. سیاست طرد ولایت فقیه قادر به چنین کاری نیست، برعکس، راه را برای نفوذ ایدئولوژی سرمایه هموار می‌کند. ما باید از انقلاب در مقابل ارتجاع دفاع کنیم. باید از هر نیروی انقلابی، ولو درون حاکمیت «ولایت فقیه»، دفاع کنیم. باید اتحاد نیروهای انقلابی را سازمان دهیم و مواضع آنان را در جامعه تقویت کنیم. نباید اجازه دهیم، که ارتجاع واقعیت‌ها را ضد انقلابی. در نتیجه ما وظیفهٔ خود می‌دانیم، که به توده‌های محرومی، که از ج.ا. حمایت می‌کنند، کمك کنیم، که از این اعتقاد بیرون آیند و به توده‌ای‌هائی، که با جمهوری اسلامی مخالفت می‌کنند، بپیوندند. نفی این تفکر، یعنی اینکه ما زیر نفوذ ایدئولوژی ارتجاع قرار گرفته و انقلابی بودن توده را بر بنای موافقت و مخالفت آن‌ها با جمهوری اسلامی تعیین کرده‌ایم. آنچه که وظیفه ما است، این است، که به توده‌ها، صرف‌نظر از اینکه از رژیم حمایت می‌کنند، یا نه، کمك کنیم، که درك کنند: آنها متحد یکدیگر هستند و هر در در مبارزه با ارتجاع منافع مشترك دارند. تنها از این طریق است، که می‌توان نیروهای دمکراتیك را متحد نمود، ارتجاع را منفرد کرد و مانع از آن شد، که تحولات آتی به تحریك ارتجاع به یك برخورد خونین در میان مردم منجر شود، برخوردی که جز به زیان جنبش انقلابی و جز به نفع ارتجاع نخواهد بود.

با در پیش گرفتن این راه، ما با سیاست تسلیم طلبانه طرد ولایت فقیه، که جایگزینی هر نیرویی را به جای ولایت فقیه می‌پذیرد، وداع می کنیم. ما تنها از یك جایگزین دمکراتیك برای ج.ا. پشتیبانی می‌کنیم. ما در مقابل نیروهای ارتجاعی ضد رژیم به همان اندازه می‌ایستیم، که در مقابل نیروهای ارتجاعی طرفدار رژیم، و از نیروهای انقلابی ضد رژیم، به همان اندازه پشتیبانی می‌کنیم، که از نیروهای انقلابی طرفدار رژیم. بدین وسیله ما مواضع مجموع نیروهای ارتجاعی را، در مقابل مواضع مجموع نیروهای انقلابی، تضعیف می‌کنیم و بدین وسیله است، که بتدریج جبهه دروغین ضد رژیم و طرفدار رژیم، که ارتجاع آنرا وسیله ادامه حیات خود قرار داده است، در هم می‌شکند و جبههٔ واقعی دموکراسی و ارتجاع، انقلاب و ضد انقلاب در سطح جامعه آشکار می‌گردد.

اما این تصور، که برای تضعیف ارتجاع باید نیروهای ضد امپریالیست و طرفدار توده‌های محروم را در حاکمیت وادار کرد، که ازحکومت کناره جویند و در جبههٔ مبارزه با آن قرار گیرند، یك اشتباه بسیار بسیار بزرگ و نابخشودنی‌ترین اشتباهی است، که ممکن است مرتکب گردید. اگر توده‌های

# کدام اشتباهات اساسی، روند اتحاد و وحدت «حزب توده ایران» و «سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)» را به شکست کشاند؟

تحریف و ایدئولوژی خود را بر جامعه حاکم کند. تنها بدین وسیله است، که می‌توان ارتجاع را در همه عرصه‌ها به عقب راند.

## ما و جنبش دمکراتیک

آیا دفاع از انقلاب و نیروهای انقلابی درون حاکمیت به معنی آن نیست، که ما حمایت از نیروهای دمکراتیك مخالف ج.ا. را کنار گذاشته و عملا به مناسبات خود با آنها و تشکیل یك اتحاد انقلابی زیان می‌رسانیم؟ به هیچ‌وجه. ما حتی یك لحظه از پشتیبانی نیروهای دمکراتیك مخالف ج.ا.، حمایت از خواسته‌های آنها و طرح مطالبات بر حق توده‌های محروم خلق در مقابل جمهوری اسلامی، امتناع نمی‌کنیم، بلکه دفاع از انقلاب به معنای آن است، که ما از یك سو با انشای بی‌امان ارتجاع داخل و خارج، متوجه کردن نوك تیز حملات علیه نیروهای راست‌گرا و مافیای حجتیه-رسالت و حاکمیت بورژوازی بزرگ مذهبی و غیرمذهبی و از سوی دیگر، با حمایت قاطع و بی‌تزلزل همزمان از نیروهای مردمی درون حاکمیت و نیروهای دمکراتیك مخالف رژیم، در واقع کمك می‌کنیم به توده‌های محرومی، که از ج.ا. حمایت می‌کنند و توده‌های محرومی، که با ج.ا. مخالفت می‌کنند، تا اتحاد منافع میان خود را درك کرده، بر پیشداوری‌های خود نسبت به یکدیگر غلبه کنند، در یك صف قرار گیرند و متحدا در مقابل ارتجاع بایستند. به این ترتیب، ما به تقویت مواضع نیروهای دمکراتیك در مجموع جنبش یاری می‌رسانیم.

ارتجاع برای تداوم حاکمیت خود تلاش دارد، تا توده‌های محروم را به انقلابی و ضد انقلابی، مذهبی و غیرمذهبی، ریشو و بی‌ریش، مخالف و موافق رژیم تقسیم کند. ما این تقسیم‌بندی‌های دروغین را بر هم می‌زنیم. ما بدینوسیله اجازه نمی‌دهیم، که ارتجاع مفهوم خود را از انقلابی و ضد انقلابی به ما تحمیل کند. از نظر ما همهٔ توده‌های خلق، صرف نظر ازاینکه مذهبی باشند یا غیرمذهبی، ریشو باشند یا بی‌ریش، موافق رژیم باشند یا مخالف آن، انقلابی هستند و در مقابل، همه وابستگان ارتجاع، با هرنقابی، که به چهره داشته باشند، محروم توانسته‌اند بخشی از قدرت حاکمه را در دست گیرند، تحت هیچ شرایطی نباید اجازه داد، که این قدرت را از دست بدهند. آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد، این نیست، که رژیم ولایت فقیه به کنار رود، بلکه آن است، که این کنار رفتن به نفع نیروهای دمکراتیك باشد. با خروج جناح چپ حاکمیت از صحنه قدرت، ممکن است مجموع نیروهای طرفدار طرد ولایت فقیه تقویت شوند، ولی هیچ دلیلی در دست نخواهد بود، که دیگر تحول رژیم به سمت یك نظام دمکراتیك و مردمی باشد. برعکس در شرایط قدرت بی‌رقیب ارتجاع، اگر کمترین چشم‌انداز یك تحول دمکراتیك در افق نمایان شود، نباید کمترین تردیدی داشت، که تمام نیروهای ارتجاعی و واپسگرا با تمام قوا به کمك رژیم خواهند شتافت. اسیر تخیل نباید شد. طرد جناح چپ حاکمیت از قدرت، به معنی تغییر، باز هم بیشتر تناسب نیروها به نفع ارتجاع است و نه به نفع انقلاب.

در واقع، زیان‌بارترین جنبهٔ شعار «طرد ولایت فقیه»، همانا نقش آن در ایجاد توهم برخلاف این واقعیت مسلم است. ماتلاش می‌کنیم، که مؤدبانه‌ترین کلمات ممکن را در این مورد بکار بریم. دهسال پیگیری این شعار، در واقع چشم ما را بر روی تغییر وحشتناك تناسب نیروها به نفع ارتجاع در درون حاکمیت ج.ا. کور نموده و حتی این مقدار کافی نیست و مروجین این شعار به خود وعده می‌دهند، که به زودی زود جناح چپ حاکمیت بطور کل از صحنه قدرت حذف خواهد شد. و چه پیروزی بزرگی برای نیروهای دمکراتیك! شاید هم بد نباشد، که مروجین این شعار، عده‌ای را به ایران اعزام کنند، تا بیشتر به نفع ارتجاع فعالیت کنند، که بتوان هر چه زودتر «چپ»ها را از قدرت بیرون کرد، تا اینقدر طرد ولایت فقیه به تاخیر نیفتد! و آن وقت نظریه‌پردازانی به این عظمت، به خود اجازه می‌دهند، فریادهای آنان، که می‌گویند، «باید از انقلاب دفاع کرد»، را «چك بلامحل» اعلام کنند. حتماً شعور آنها را با خود مقایسه کرده و فکر می‌کنند، وقتی گفته می‌شود، باید از انقلاب دفاع کرد، منظور این است، که باید از حجتیه و رسالت دفاع کرد!

در هر صورت، باید باتمام قوا به دفاع از نیروهای انقلابی در درون

حاکمیت برخواست و اجازه نداد، که مواضع آنان بیش از این تضعیف گردد. در میان نیروهای دمکراتیک داخل کشور، هستند کسانی، که به خطر عظیم حذف جناح چپ از صحنه قدرت و پیامدهای جبران‌ناپذیر آن، آگاه هستند، اما از بیم آنکه مبادا با عدم تفاهم سایر نیروهای انقلابی مواجه شوند، از بیان صریح آن ابا دارند. این وظیفه ما است، که آنها را در این زمینه یاری کنیم. نه تنها خود باید از این جناح دفاع کنیم، بلکه باید تمام قدرت خود را بکار گیریم، تا سایر نیروهای انقلابی را نیز، اگر تردیدی دارند، متقاعد کنیم، که به حمایت از آنها برخیزند. نباید اجازه داد، نیروهای ارتجاع، قدرتی، که بخشی از توده‌های محروم بر اثر انقلاب و با هزاران فداکاری به چنگ آورده‌اند را، به راحتی از آنان بازستانند. برای بازپس گرفتن هر تکه از این قدرت، معلوم نیست چند ده سال باید انتظار کشید و خونِ چه تعداد از انسان‌ها بر زمین ریخته خواهد شد.

## «حزب توده ایران» باحمایت ازتحولات دمکراتیک درکشور، درواقع از لزوم آزادی ها، انحلال مجلس شورا، مجلس خبرگان، شورای نگهبان و ... دفاع میکند

نتیجه بگیریم: در مقابل سیاست خانمان برانداز طرد ولایت فقیه، تنها یك راه وجود دارد: دفاع از انقلاب در برابر ارتجاع در همهٔ عرصه‌ها و در همهٔ صحنه‌ها. این دفاع به معنی تنگ کردن و تجزیه نیروهای دمکراتیك نیست، برعکس به معنی گستردن آن به سطح تمام جامعه، به سطح تمام جنبش و به سطح تمام توده‌های خلق است.

و سرانجام...

همهٔ آنچه تا بدینجا گفته و همهٔ خواست‌ها و سیاست‌های ما، حتی اگر بهترین و کارآمدترین باشند، یاوه‌ای بیش نخواهند بود، اگر بر حزبی متحد و نیرومند و مجهز به ایدئولوژی و خط مشی انقلابی متکی نباشیم. تجربه فعالیت اخیر، باز هم بیش از گذشته، به ما نشان می‌دهد، که حزب پاره پاره، حزبی، که دارای وحدت اراده و عمل نباشد، نمی‌تواند منشاء اثر انقلابی گردد.

برخی رفقا، با توجه به مسایل موجود در حزب و نیز جنبش بین‌المللی کمونیستی و از جمله با استناد به اقدام اخیر حزب کمونیست فرانسه، معتقدند، که قبل از هر چیز، زمان مرکزیت دمکراتیك به آخر رسیده است و باید به فکر شکل جدیدی از سازماندهی حزب بود. با این نظر نمی‌توان توافق داشت. همه می‌دانیم، که نه ایران، فرانسه است و نه حزب توده ایران، حزب کمونیست فرانسه. اگر کمونیست‌های فرانسوی پس از ۵۰ سال فعالیت در شرایط وجود آزادی‌های سیاسی توانسته‌اند مرحلهٔ مرکزیت دمکراتیك را پشت سر گذراند، ما هنوز این مرحله را آغاز نکرده‌ایم. آنچه که امروز در مقابل حزب ما قرار دارد، تبدیل شدن آن از حزبی عمدتا مبتنیٔ بر مرکزیت، به حزبی واقعا مبتنی بر «مرکزیت دمکراتیك» است. پیشرفت در این زمینه، تنها به خواست ما بستگی ندارد، بلکه به شرایط بیرون از خواست، و از جمله وجود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، میزان اتحاد طبقه کارگر و حمایت آنها از حزب خود، درجه آگاهی‌های اجتماعی و یك سلسله عوامل دیگر، وابسته است. بدیهی است، که می‌توان در مورد شکل مزکزیت دمکراتیك متناسب با شرایط ما و تناسب میان مرکزیت و دمکراسی بحث های سودمندی را انجام داد، اما، اینکه حاکمیت این اصل اساسی را از روابط درون حزب کنار بگذاریم، قابل پذیرش نیست. وضعیت کنونی، یك وضعیت استثنایی و حاصل انباشته شدن دراز مدت یك سلسله علل و عوامل عمدتا استثنایی است. استثناء را تعمیم ندهیم و از آن نتایج نادرست اتخاذ نکنیم. اگر عدم تشکیل کنگره حزبی طی چندین دهه و برخلاف اساسنامه حزب، به معنی نفی ضرورت کنگره است، از وضع کنونی هم می‌توان نتیجه گرفت، که حزب می‌تواند محل بحث و اختلاف نظر میان اعضاء باشد. برای بن‌بست کنونی، چاره‌ای بیندیشیم، و برون رفت از آن را، در کنار گذاشتن هویت سازماندهی انقلابی خود نجوییم.

چاره اوضاع کنونی، در پایه‌ریزی حزب و تشکیلات دیگری، به موازات تشکیلات حزب توده ایران، مسلما نیست، در دموت کردن اعضاء به پذیرش بی‌چون و چرای سیاست‌های نادرست موجود نیز نیست. در خانه نشستن و منتظر تغییر تناسب جناح‌ها (کدام جناح‌ها؟) شدن، نیز نمی‌تواند راه حل تلقی گردد. این راه حل، در حال حاضر، تنها می‌تواند با مشارکت و متوسل به آراء و نظرات همه توده‌ای‌ها، یعنی همه کسانی که در گذشته و یا امروز در حزب فعالیت داشته و همیشه به آرمان‌های آن وفادار بوده‌اند وامروز نیز آماده کار و فعالیت می باشند، بدست آید. در مورد چاره‌ای، که باید یافت، رفیق کیانوری با بیان خاطرات خود بویژه تلاش کرده است، نظراتش را بنوبه خود باما درمیان گذارد. تصور اینکه وی پس از هشتاد سال زندگی، ناگهان به یاد خاطرات جوانی و اختلافات خود با این یا آن فرد یا سیاست افتاده است، به کلی دور از واقعیت است. هدف او از بیان این خاطرات، نشان دادن این واقعیت‌ها به همه ما بوده است، که تاریخ حزب توده ایران، هرگز خالی از مبارزه با انحرافات چپ یا راست نبوده و برعکس، این تاریخ در همین مبارزه است، که شکل گرفته و تکامل یافته است، اینکه اعضاء حزب کورکورانه در مقابل هر فرد، هر اکثریت و اقلیت و هر سیاستی تسلیم نگردند، اینکه بامشی کنونی حزب تماما مخالف است و بالاخره اینکه هیچ اصلی مطلق نیست و در شرایط استثنایی می‌توان، برای نجات مصالح حزب و جنبش، بطور استثنائی، پاره‌ای اصول را نادیده گرفت. همه این‌ها پیام به ما و خط راهنمای ما است. آنچه که منتشرکنندگان کتاب «خاطرات»، باخوشحالی، نقطه ضعف آن و وسیله نابودی همیشگی حزب تلقی می‌کردند، در واقع عمیق‌ترین نقطهٔ قوت برای ما و پیشرفت حزب است. این دعوتی است به مبارزه، دعوتی است به مقاومت و به اینکه مصالح حزب و جنبش را بالاتر از هر چیز دیگری قرار دهیم. در چارچوب همین دعوت است، که وجود نشریاتی مانند «راه توده» را امروز باید مغتنم شمرد و از آن برای فراهم کردن زمینه جمع شدن همه اعضای حزب در کنار هم و در درون حزب، کمال استفاده را نمود. همان چیزی، که احتمالا منتشرکنندگان این نشریه نیز، جز به آن نمی‌اندیشند. و باز در چارچوب همین دعوت است، که همه اعضاء حزب حق دارند و بیش از آن، مکلفند، که در بحث بر سر خط مشی کنونی حزب ما، مداخله کنند و نظرات صریح خود را بیان دارند، تمام رفقای ما، که نامشان در نزد توده‌ای‌ها شناخته شده است، حق دارند و وظیفه دارند، در مبارزه سرنوشت‌ساز کنونی برای آینده حزب، باتمام نیرو و با تمام وزنه‌ای، که می‌توانند داشته باشند، شرکت کنند. تاریخ فردا هیچکس را از این بابت مواخذه نخواهد کرد.

## تسلط کامل ارتجاع، گروه بندی حجتیه-رسالت و بورژوازیِ بزرگ تجاری برکشور و ادامه اجرای برنامه صندوق بین المللی پول، ضربه عظیمی به جنبش دمکراتیک و انقلابی کشور است، که اثرات مخرب آن سال ها باقی خواهدماند

اما اگر امروز، برخی تماشاچی هستند، نه از آن روست، که از مبارزه بریده‌اند، بلکه بدان خاطر است، که تجربه مبارزه در بیرون از تشکیلات حزب، همیشه منفی از آب درآمده است. همه فرصت‌طلب‌ها ابتداء راه خود را از انتقاد از خط مشی حزب آغاز کرده‌اند، سپس تشکیلات جداگانه‌ای را، با ادعای دنبال کردن «راه واقعی» حزب توده ایران، بوجود آورده‌اند، پس از چندی ادعا کرده‌اند، که اساسا «مشی موجود» ریشه در تاریخ حزب دارد و همه این تاریخ را منکر شده‌اند و متعاقبا به این «نتیجه» رسیده‌اند، که منشا همهٔ «مشکلات» در ایدئولوژی مارکسیسم و اعتقاد به سوسیالیسم و کمونیسم است و دست آخر، در منجلاب ضد توده‌ای درغلتیده‌اند. ما همه از قرار گرفتن در این راه وحشت داریم. اگر نمی‌خواهیم در منجلات ضد توده‌ای فرو رویم، هیچ راهی جز آن نیست، که از همان ابتداء، حساب خود را با فرصت طلبی و اپورتونیسم روشن

# تاریخ، آنهارا، که امروز حقیقت را با جسارت می گویند، فردا مؤاخذه نخواهد کرد!

کنیم. تمام سیاست اپورتونیسم و مبارزه ایدئولوژیک ارتجاع، امروز بر سر تاریخ گذشته حزب ما و بویژه سیاست حزب در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب، تمرکز یافته است. تنها با دفاع قاطع از این تاریخ و این سیاست است، که می‌توان از غلتیدن در منجلاب اجتناب کرد. برای آنکه چند نفر را بیشتر به دور خود گرد آوریم، دروازه‌ها را چارتاق به روی اپورتونیسم باز نکنیم.

نفوذ ضعف از همان سال ۶۲ و ۶۳، در شرایط بسیار پیچیده سیاسی، دستگیری و غیبت بیش از دو سوم اعضای رهبری حزب و تلخکامی روحی ناشی از شکست، با کنار گذاشتن تدریجی و عدم دفاع قاطعانه و بی‌تزلزل از مشی حزب در سال های پس از انقلاب، در حزب ما آغاز شد. در نتیجه بتدریج بحث در مورد خط مشی گذشته، همه حزب را فرا گرفت و آن را در فلج کامل قرار داد. اتحاد با سازمان اکثریت، اساساً به همین دلیل، بطور قطعی شکست خورد. پیگیری سیاست‌های انحرافی سرانجام حزب را پاره پاره و بطور کل از جامعه ما جدا و آن را در انفراد و انزوای کامل قرار داد. امروز کار به آنجا رسیده است، که متاسفانه بخشی از رهبری حزب، با درنگ از جان و آزادی رهبران وقت حزب دفاع می‌کند، بجای دفاع از تاریخ حزب و حیثیت رهبران آن، دفاع آنان را از حزب و تاریخ آن، مورد تسخر قرار می‌دهد. بجای آنکه در دغدغه اتحاد انقلابی با توده‌های مردم و در جهت به عقب راندن حاکمیت بورژوازی بزرگ باشد، نگران اتحاد خود بابورژوازی برای طرد ولایت فقیه است. به همین دلیل است، که سیاست ضد ولایت فقیه حزب، هیچ خطری را برای ارتجاع در برندارد. به همین دلیل است، که امروز برای نخستین بار در تمام تاریخ حزب، مشاهده می کنیم، که ارتجاع در داخل و خارج در مقابل مشی حاکم بر حزب، در طی یك دوره طولانی، چنان سکوت رضایت‌مندانه‌ای را در پیش گرفته است، که همهٔ ما را باید در مورد عواقب این راه به تردید و وحشت بیاندازد. اما در مقابل، هنگامی که دفاع دبیر اول وقت حزب از تاریخ حزب و سیاست آن در سال‌های پس از انقلاب منتشر گردید، ارتجاع به چنان خشم و زوزه‌ای افتاده است، که آن هم به نوبه خود در تمام تاریخ حزب بیسابقه بوده است و تردید نباید داشت، که اگر گشوده شدن این چشم‌انداز نوین نبرد، ما هنوز هم در فراموشخانه ارتجاع مدفون بودیم. و می‌توان پیش‌بینی کرد، که اگر بخواهیم برای یك لحظه، یك گام از راه دلخواه ارتجاع گام پس نهیم، چه نعره‌ها و فریادهایی خواهد بود، که به آسمان خواهد رفت. اما اگر برای بازگشت از این راه، همین یك دلیل را داشتیم، این یك برای ما به اندازه یك میلیارد دلیل ارزش داشت. همه این‌ها به ما نشان می‌دهد، که منجلاب در کجاست و چگونه می‌توان از غلتیدن در آن، اجتناب کرد. بنا به همین دلایل، مسئله تغییر مشی کنونی حزب، متاسفانه مسئله یك مبارزه ایدئولوژیك، بحث بیطرفانه برسر پیدا کردن یك راه حل، متقاعد کردن این یا آن گروه به این یا آن راه نیست. مسئله کمی عمیق‌تر و کمی دشوارتر از اینهاست.

دیدن خطر مافیای حجتیه و سیاست بینهایت ارتجاعی آن، لااقل برای یك توده‌ای، کار بسیار پیچیده‌ای نیست. اما چرا بخشی از رهبری حزب نمی‌خواهد تحت هیچ شرایطی به میدان این مبارزه گام گذارد؟ برای آنکه این بخش می‌داند، که اگر خطر این دارودسته و ضرورت مبارزه با آن را بپذیرد، به خودی خود ناچار خواهد شد، که بپذیرد، که با نیروهایی، که در مقابل آن عمل می‌کنند، وارد یك اتحاد، ولو موقت، گردد. پذیرش این اتحاد به معنی آن است، که ما بتدریج و گام به گام به سمت ایجاد یك جبهه متحد با این نیروها و سرانجام به سمت همان سیاست حزب در سال های پس از انقلاب بهمن، بازگردیم و این چیزی است، که برای آنها، با راهی که در پیش گرفته‌اند و با نیروهایی، که بعنوان متحد خود انتخاب کرده‌اند، قابل قبول نیست.

چنانکه گفتیم، مبارزه ایدئولوژیك ارتجاع نه تنها برروی تاریخ حزب توده ایران متمرکز است، بلکه اساسا و در درجه اول برروی آن بخش از این تاریخ تمرکز یافته است، که به نحوی از اتحاد باستگیری حزب ما در سال‌های پس از انقلاب، در پیوند است. برای آنکه ارتجاع می‌داند، اگر اتحاد میان طبقه کارگر و توده‌های محروم و بینابینی جامعه تحقق یابد، اگر نیروهای حزب و نیروهای انقلابی ملی و مذهبی نزدیك شده و در یك اتحاد قرار گیرند، در آن صورت قادرند، نیرویی را بوجود آورند، که می‌تواند سد ارتجاع و بورژوازی بزرگ را در هم شکند. از وحشت همین اتحاد بود، که ارتجاع در سال‌های نخست انقلاب از تدارك کودتای نوژه، ایجاد دارودسته‌های نظامی در ترکیه و حتی تشویق صدام حسین به حمله به ایران خودداری نکرد. امروز از وحشت همین اتحاد است، که تمام زرادخانه ایدئولوژیك و تبلیغاتی خود را به کار انداخته است، تا به هر قیمت ممکن، توده‌ای‌ها و توده‌ها را از پیمودن این مسیر منصرف سازد.

حزب ما، حزب طبقه کارگر ایران، حزب توده‌های محروم و زحمتکش جامعه ما است. سیاست‌های جدا از توده، تنها در شرایطی بر حزب ما حاکم شده است، که ارتباط میان این توده و حزب دچار اخلال گردیده است. اکثریت و اقلیت نه بر مبنای واقعی و با اتکاء به خواست هزاران توده‌ای، که در داخل و خارج از کشور زندگی و فعالیت می‌کنند، بلکه بر مبانی فرضی برقرار شده است. به محض اینکه نخستین امکانات برای مشارکت همه اعضای حزب در تغییر مشی آن فراهم شود، این گونه سیاست‌ها به سرعت جایگاه خود را از دست خواهند داد. در این مورد هیچ تردیدی نباید داشت. تجربه انقلاب بهمن این واقعیت را با تمام روشنی در مقابل چشمان ما قرار داده است. به همین دلیل وظیفه همه اعضاء و هواداران حزب است، که دور هم گرد بیایند و آن سیاستی را، که می‌تواند به نیازهای جامعه و خواست‌های انقلابی آن پاسخگو باشد، تدوین کنند. تنها با تدوین این سیاست، قرار دادن آن در معرض قضاوت همه توده‌ای‌ها، نشان دادن بُرندگی آن در عمل و منافعش برای توده‌های محروم جامعه است، که می توان بر دشواری‌های موجود غلبه کرد. با دستان خالی، همیشه بازنده خواهیم بود.

## «حزب توده ایران» موظف است، از دیدگاه طبقاتی، تحولات را تحلیل کرده و با صراحت انقلابی اعلام کند

رفقا و مبارزان توده‌ای! همه با هم در جنبش واقعا موجود خلق و برای پاسداری از جزءجزء قدرتی، که هنوز برای توده‌های محروم باقی مانده است و برای گسترش و تفوق نهائی آن بر سرنوشت کشور، تمام نیروی خود را بسیج کنیم. توان جنبش دمکراتیك را دست کم نگیریم. به هیاهوی راستگرایان و وازدگان سیاسی خارج از کشور، که امروز در زیر علم «اقتصاد آزاد»، سینه می‌زنند، اعتناء نکنیم. زحمتکشان ایران طی سال‌های اخیر «مواهب» اقتصاد آزاد را با پوست و گوشت خود و گرسنگی فرزندانشان درك کرده‌اند. وقتی که روزنامهٔ رسالت، یعنی ارگان ارتجاع هم از سیاست صندوق بین‌المللی پول انتقاد می‌کند، می‌توان فهمید، که جنبش مردم و گرایش به چپ و مخالفت با اقتصاد آزاد سرمایه‌داری در جامعه ما، چه وسعتی گرفته است. زمان بیش از هر زمان دیگر برای دستیابی به یك اتحاد دمکراتیك مساعد است. توده‌های مردم را به موافق و مخالف رژیم تقسیم نکنیم. خواست «طرد ولایت فقیه» را شرط همکاری و حمایت فعال نیروهای انقلابی از یکدیگر قرار ندهیم. در اندیشه راستگرایانه توافق با بورژوازی راستگرا برای طرد رژیم نباشیم، بدنبال پایه‌ریزی وسیع‌ترین اتحاد از نیروهای دمکراتیك و طرفداران عدالت اجتماعی، برای پس زدن حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ بر کشور، باشیم. برای پیشبرد انقلاب در جهت خواست‌های توده‌های محروم مبارزه کنیم!

# اهداف نزدیک «جبهه واحد ضدارتجاع»

«راه توده»، در آخرین روزهای تیرماه سال جاری، مقاله تحلیلی «آ.ک» را دریافت داشت. همانگونه که خوانندگان و مخاطبان این تحلیل نیز، بدون تردید، درک می‌کنند، مجموعه مطالب مطرح شده در این نوشته، دارای چنان اهمیتی بوده و هست، که «راه توده» برای انتشار آن تامل و برخی رایزنی‌ها را نه تنها جایز، بلکه الزامی تشخیص دهد؛ بویژه آنکه نویسنده مقاله تحلیلی، در نامه کوتاهی، که خطاب به «راه توده» ضمیمه تحلیل خود کرده، به صراحت، خواهان یك بحث عمومی در حزب -و تلویحاً جنبش چپ و کمونیستی ایران- بر سر دیدگاه‌های موجود حزب و جنبش چپ و کمونیستی ایران نسبت به اوضاع ایران شده است.

در ادامه تامل و تلاشی، که در بالا بدان اشاره شد، و بمنظور برطرف ساختن پاره‌ای گسست‌ها و پارگی‌ها، که نویسنده درنامه کوتاه خود به «راه توده» (متن نامه چاپ شده است) بدان اشاره کرده است، آن قسمت‌هائی، که بمنظور کوتاه کردن مطلب حذف شده بود، نیز بنابرخواست «راه توده» بصورت ضمیمه (دست‌نویس اولیه) دراختیار «راه توده» قرار گرفت، تا هرگونه که صلاح و ممکن است، از آن استفاده شود. «راه توده» از این ضمیمه دست‌نویس نیز، قسمت‌هائی را تحت عنوان «تزها» و ترکیب و ماهیت «جبهه» برگزیده، که همراه تحلیل اصلی چاپ شده است.

«راه توده» اعلام می‌دارد، که انتشار نظرات و دیدگاه‌ها را (در چارچوب مسائل مطروحه در این تحلیل) وظیفه خود تلقی کرده و همگان را به این بحث فرامی‌خواند.

## تزها:

۱- شعار ما برای این دوران هرچه باشد، محتوای آن می‌تواند تشکیل یك جبهه واحد علیه حاکمیت نیروهای راست و «ارتجاع»، یا در یك کلام «جبهه واحد ضد ارتجاع» باشد. برای این که در سردرگمی فرو نرویم، باید مفهوم «ارتجاع» را از هر نظر کاملا روشن کنیم. یعنی باید پایگاه طبقاتی، نیروهای تشکیل‌دهنده و گرایش عمومی سیاسی آن را بدون ابهام مشخص ساخت.

۲- از نظر اقتصادی، پایگاه طبقاتی ارتجاع، یا راست «ارتجاعی»، عبارتست از بورژوازی بزرگ تجاری و سرمایه‌داران و بازاریان بزرگ وابسته به قدرت، بورس‌بازان و دلالان بزرگ ارز و خلاصه همه طفیلی‌های جامعه.

۳- نیروهای سیاسی تشکیل دهنده «ارتجاع»، عبارتند از: گروه‌بندی رسالت-حجتیه، مجلس خبرگان، اکثریت مجلس اسلامی، شورای نگهبان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز و همه افراد و جریاناتی، که به نحوی از انحاء به این گروه‌بندی‌ها وابستگی دارند.

۴- گرایش عمومی سیاسی ارتجاع، عبارتست از تلاش برای انحصار مطلق حاکمیت و حذف هر رقیب و نیرویی، که حاضر به اطاعت بی‌چون و چرا از او و خواستهای او نیست، گسترش سرکوب و اختناق، از بین بردن هرگونه نشانه آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و نابود کردن هر نهاد و جریان دمکراتیك یا غیر وابسته به خود.

۵- جناح معروف به «چپ» جمهوری اسلامی، علیرغم پاره‌ای تضادها و تناقضات، که در درون خود دارد، اما بخش عمده و نیروی اصلی آن از یك موضعگیری قاطع ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی پیروی می کند. حمایت و پشتیبانی کامل از این موضعگیری‌ها وظیفه مسلم ماست. نه تنها خود باید از آنها حمایت کنیم، بلکه باید سایر نیروهای انقلابی را نیز متقاعد کنیم، که به پشتیبانی از این جناح برخیزند.

۶- در مورد دولت هاشمی رفسنجانی و همکارانش. سیاست صنعتی سازی سرمایه‌داری آنها در شرایط مشخص کشور ما، یعنی در شرایط ضعف تاریخی بورژوازی صنعتی داخلی، این سیاست نمی‌تواند در نهایت جز به قدرت گرفتن هر چه بیشتر نیرومندترین بورژوازی کشور، یعنی بورژوازی تجاری و تضعیف بیش از پیش دستآوردها و حقوق زحمتکشان منتهی نشود. با آگاهی بر همین ضعف و فقدان پایگاه طبقاتی داخلی است، که وی و همکارانش چشم امید خود رابه نیروهایی در آن سوی مرزها دوخته‌اند. دنبال کردن این سیاست در تحلیل نهایی جز به معنی تسلیم در مقابل خواست‌های بورژوازی تجاری در داخل و جز به معنی تمکین در مقابل باج‌خواهی نیروهای امپریالیستی در خارج نخواهد بود. باوجود همه اینها و با وجود انتقادات و مخالفت‌های بسیار جدی و اصولی، که نسبت به روش‌های اقتصادی داخلی و سیاست خارجی هاشمی رفسنجانی داریم و بیان می کنیم، وی و همکارانش بطور کلی در «جبهه ارتجاع» مورد نظر ما جای نمی‌گیرند. بنابراین، هر جا که آنها در مسیر مبارزه با این جبهه گام بردارند، باید در مقابل تهاجمات ارتجاع مورد حمایت قرار گیرند.

۷- در مورد «ولایت فقیه»، بعنوان یك نهاد حقوقی و سیاسی (در قانون اساسی)، حزب ما موضع مشخص خود را دارد و باید داشته باشد. امادر مورد «ولی فقیه»، بعنوان یك شخص، حزب حتی در زمان آیت‌الله خمینی نیز معتقد بود، که این «ولی فقیه» نیست، که نتیجه مبارزه طبقاتی را تعیین می کند، بلکه این تناسب نیروهای طبقاتی است، که سرنوشت ولی فقیه را رقم می‌زند. از آنجایی که این تناسب امروز به نفع نیروهای وابسته به سرمایه بزرگ تجاری و مافیای رسالت-حجتیه برهم خورده است، بنابراین «ولی فقیه» تنها در صورتی، که نماینده و سخنگوی این نیروها باشد، می‌تواند در مقام خود باقی بماند. تا زمانی که این تناسب به قوت خود باقی است، با رفتن این فقیه و آمدن فقیه دیگر، هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. بنابراین مطرح کردن ولی‌فقیه بعنوان یك شخص، علاوه براینکه گمراه کننده و توهم زاست، ما را از عرصه اصلی مبارزه خارج و دست نیروهای راست‌گرای حاکم را در ممانعت از نفوذ ماهیت نظرات و اندیشه‌های حزب در داخل کشور بیشتر باز می‌کند. موضعگیری نسبت به ولی‌فقیه مسئله‌ای است مشخص، که بر شرایط روز جنبش و نقش مشخصی، که‌وی در تحکیم حاکمیت نیروهای ارتجاع ایفا می‌کند، بستگی دارد و خواهد داشت.

۸- درچارچوب تشکیل جبهه واحد ضد ارتجاع و در راستای عقب‌راندن حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ تجاری، ما باید از هر خواستی، که به هر شکل به مواضع ارتجاع حاکم ضربه وارد می‌آورد، دفاع کنیم.

۹- از آنجائی که منافع بورژوازی بزرگ تجاری و نیروهای راست ارتجاعی با منافع اکثریت مطلق مردم درتضاد قرار دارد، این طبقه در چارچوب هر نوع نظام اجتماعی و هر شکل حکومتی، گرایش به سرکوب آزادی‌های سیاسی و هر شکل از مقاومت مردمی دارد. ازاینرو هر کس در هر کجا از خواست برقراری آزادی‌های دمکراتیك پشتیبانی می‌کند، خواه و ناخواه در برابر آن قرار می‌گیرد. به همین دلیل است، که ما باید با تمام قوا از هر نیروی دفع گسترش آزادی‌های دمکراتیك، پشتیبانی و با هر نیروی خواستار محدود شدن این آزادی‌ها، مبارزه کنیم.

۱۰- ما باید از هر نیرویی، که خواستار برکنار شدن دارودسته ارتجاع حاکم و ایجاد جامعه‌ای دمکراتیك است، پشتیبانی کنیم.

۱۱- باید از خواست برقراری آزادی‌های سیاسی و دمکراتیك، آزادی احزاب، سازمان‌ها و اجتماعات سیاسی و صنفی، رعایت کامل حقوق زنان و اقلیت‌های قومی و مذهبی و آزادی کلیه زندانیان سیاسی دفاع کنیم.

۱۲- باید از خواست انحلال شورای نگهبان، اصلاح قانون اساسی و انتقال قدرت حاکمه به مجلس نمایندگان واقعی مردم، که توسط برخی نیروهای سیاسی داخلی نیز مطرح شده است، حمایت کنیم.

۱۳- باید از خواست انحلال مجلس اسلامی، که حتی توسط برخی اطرافیان رئیس جمهور نیز عنوان می‌شود، پشتیبانی کنیم.

۱۴- باید خواست ملی شدن تجارت خارجی، نظارت دولت بر اهرم‌های اصلی توزیع داخلی، مبارزه با بورس بازان، سوداگران و دلالان و واسطه‌های بزرگ را در جامعه عنوان کنیم.

*سیاست ارتجاع حاکم، باخواست های اکثریت خلق و با خواست‌های بخش‌های مهمی از نیروهای درونی و پیرامون حاکمیت در تضاد است. همین امر زمینه را برای گسترش سریع‌تر ستگیری و سیاست ضد ارتجاعی حزب در جامعه هموارتر می‌کند. پیش از آنکه همه فرصت‌ها از دست رود، «جبهه واحد ضد ارتجاع» را باید سازمان داد.*

# «اولیگارشی مالی» دیکتاتور جدید جهان!

ع. فرهاد

«نئولیبرالیسم»، نسخه‌ایست، که امپریالیسم جهانی به کمك آن تلاش می‌کند، سلطه خود را در تمام کشورهای جهان بازگشت ناپذیر سازد. این تلاش ناآشنا نیست، چرا که در حقیقت طی دو دهه گذشته امپریالیسم آنرا پی گرفته برد، اما اکنون و بدنبال فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، اجرا و پیگیری خشن این سیاست اشکال آشکارتری به خود گرفته است.

طبق این نسخه، حاکمیت مطلق سرمایه مالی «اولیگارشی مالی» برجهان، تحت رهبری «بانك جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول»، باید برقرار شود. این درحالی است، که اجرای این برنامه، با توجه به بحرانی، که سرمایه‌داری جهان در آن گرفتار است، خود نشانگر آشفتگی در نظام مالی بین‌المللی است، چرا که شیرازه این نظم، که جهان سرمایه‌داری عمدتا متکی به آن بود، در هم می‌ریزد. دربرابر نقدینگی عظیم در دست «اولیگارشی مالی»، عدم امکان بازپرداخت قروض رهای «جهان سوم» قرار دارد. «جهان سوم» و «جنوب» هر روز ناتوان‌تر از روز پیش در بازپرداخت بدهی های خود، زیر سلطه دیکتاتوری «اولیگارشی مالی» قرار می‌گیرد و در کشورهای سرمایه‌داری، در جریان روند انباشت سرمایه، آنهائی، که توان ماندن و رقابت را ندارند، پیوسته از گردونه خارج می‌شوند.

## «نئولیبرالیسم» سه هدف عمده را دنبال می کند:

۱ـ برقراری کامل و مطلق قدرت اولیگارشی مالی «دیکتاتوری «توتالیترمالی»» برهمه کشورهای جهان؛

۲ـ بازپس گرفتن دست‌آوردهای چند دهه گذشته اجتماعی زحمتکشان در تمام کشورهای سرمایه‌داری، و جانشین ساختن یك «دمکراسی پرزیدیال»، بجای «دمکراسی پارلمانی»، که به هرحال نوعی حضور و کنترل اجتماعی را تامین می‌کرد؛

۳ـ برقراری نئوکلونیالیسم مدرن در جهان سوم و کشورهای جنوب

## دیکتاتوری «اولیگارشی مالی»

واقعیات مربوط به کشورهای جهان سوم را باید دید، تا اشکال برقراری دیکتاتوری مالی را درك کرد. همان دیکتاتوری، که رژیم دیکتاتوری ایران نیز بسرعت خود را زیرپوشش آن قرار داده است و در واقع ایران را به رت دو دیکتاتوری درآورده است.

بدهی کشورهای «جهان سوم» و «جنوب» به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و به بانك‌های خصوصی و در نهایت به «بانك جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» اکنون از مرز دو بلیون دلار گذشته است. این یك اسارت تام و تمام است، که ظاهرا به خواست «اسیر» انجام گرفته است. آنها نیازمند پول برده‌اند و تامین کننده این نیاز، از سر نفقه، به این نیاز پاسخ داده است!

البته وضع در خود کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نیز بهتر از این نیست و مردم بتدریج تن به همان اسارتی می‌دهند، که در جهان سوم می‌دهند، با این تفاوت، که در اینجا «ارباب» اهل خانه‌است! بعنوان نمونه در آلمان، بدهی دولت فدرال، ایالات و شهرهای این کشور به بانك‌های خصوصی اکنون بالغ بر دو بلیون مارك شده است. نه بدهکاران جنوب و جهان سوم و نه بدهکاران کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، نظیر مردم آلمان، قادر به بازپرداخت بدهی خود نیستند. سود این بدهی سالانه سر به میلیاردها دلار می‌زند، به نحوی، که حتی کشورهای ثروتمندی نظیر آلمان نیز در پرداخت سود و اصل این بدهی‌ها عاجز مانده‌اند. در آلمان، علیرغم سطح بالای تولید ملی، دولت چاره‌ای ندارد جز قرض بیشتر از بانك‌ها، به نحوی، که اکنون هر آلمانی در واقع ۲۵ میلیون مارك به بانك‌های این کشور بدهکار است. یعنی، دولت که خود کارگزار صاحبان بانك‌هاست، تنها بعنوان واسطه و دلال بین مردم و بانك‌ها عمل کرده است.

در کشورهای جهان سوم و جنوب، بانك جهانی و صندوق بین‌المللی پول رسما و آشکار هر دلاری، که در اختیار دولت‌ها می‌گذارند، آنرا ضامن اجرای برنامه‌های اقتصادی-سیاسی این «اولیگارشی مالی» اعلام می‌دارند. کاری، که در روسیه اکنون با شدت تمام جریان دارد و در ایران نیز دولت با بیش از ۴۰ میلیارد دلار بدهی خارجی مجری بی‌اراده آنست. خصوصی‌سازی محور اساسی این برنامه است، که به صراحت توسط «بانك جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» از دولت‌های بدهکار خواسته می‌شود. بهترین نمونه در این زمینه، اظهارات اخیر «محسن رفیق‌دوست»، فرمانده پیشین سپاه پاسداران ایران و رئیس فعلی بنیاد مستضعفان (!) در ایران است، که در نقش هدایت کننده پرقدرت‌ترین تشکیلاتی مالی ایران، سخن می‌گوید و سرسپردگی خود را به «صندوق بین‌المللی پول» و «بانك جهانی» اعلام می‌دارد. او در مصاحبه با «وال استریت ژورنال»، که در روزنامه سلام سوم مرداد ۷۲ چاپ شد، می‌گوید: «در حال حاضر دولت موظف (!) است، کارخانجات زیر پوشش خود را به بخش خصوصی واگذار کند».

او، که ظاهرا مقام دولتی و اجرائی درکشور ندارد، بعنوان سخنگوی داخلی «صندوق بین‌المللی پول» و «بانك جهانی» برای دولت، اینگونه وظیفه اعلام می‌دارد.

تاکنون پیوسته رسم این بوده است، که درباره دیکتاتوری در جهان سوم گفته و نوشته شود. به ظاهر نیز دیدن دیکتاتوری در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری چندان آسان نبوده و نیست؛ اما این دیکتاتوری وجود دارد و چهره آن بسرعت آشکارتر می‌شود. این دیکتاتوری همانا «اولیگارشی مالی» است. نقدینگی موجود کنسرن‌های «مولتی ناسیونال» اکنون چنان است، که اکنون حتی کنسرن‌های بزرگ سرمایه یکدیگر را می‌خرند و در شکم خود جای می‌دهند. این نقدینگی در اختیار «اولیگارشی مالی»، اکنون، یعنی پس از آنکه قرض دادن، بعلت ناتوانی بازپرداخت آن توسط قرض‌گیرنده، مقرون بصرفه نیست، باید بسوی «خصوصی‌سازی کامل» سوق داده شود.

سرمایه مالی جهانی براساس نسخه «خصوصی‌سازی کامل» مایل است در همه کشورهای جهان به «مالکیت عمومی و اجتماعی-دولتی» در سطح «کامل» صنایع، منابع، خدمات و ... بسود خود پایان بخشد. و با خریدن آنها، این اهرم اقتصادی را از دست دولت‌هائی، که خود را نسبت به خواست‌ها و منافع مردم خود متعهد می‌دانند، خارج سازد.

در امریکا طرح خصوصی‌سازی کامل، حتی بخش‌هائی از زندان‌های این کشور را نیز دربرگرفته است. نام این یورش را همچنان «تاچریسم» می‌گذارند، که اروپا و دیگر کشورهای جهان را می‌پیماید. او طراح خصوصی‌سازی صنایع دولتی بود و برای اینکار حتی یك تخفیف ۱۷٪ برای خریداران قائل شد. این سیاست، که از سال ۸۰ شروع شد، اکنون تکامل یافته، در سراسر جهان اجرامی‌شود و «صندوق بین‌المللی پول» و «بانك جهانی» آنرا پیگیری می‌کنند. در ایران و در اجرای همین سیاست است، که اخیراً از جمله پست و تلگراف و تلفن خصوصی شده است، که با چند برابر شدن قیمت‌ها همراه بوده است.

## براندازی دمکراسی پارلمانی

در کشورهای بزرك سرمایه‌داری، قدرت اجرائی هر چه بیشتر بصورت عریان در دست‌های صاحبان کنسرن‌ها قرار می‌گیرد. دیگر گویا نیازی به پنهان شدن در پشت پارلمان و مقامات حکومتی نیست. در این روند جدید، دمکراسی های پارلمانی عقب زده می‌شوند و اختیارات آنها به قدرت‌های اجرائی واگذار می‌شود. دیکتاتوری مالی بدینگونه در اروپا ظاهر می‌شود. ایتالیاهم نمونه‌است و هم آزمایشگاه این مرحله جدید.

امضای دولت دست راستی حاکم براین کشور، خود مستقیما بزرگ‌ترین سرمایه‌دار کشوراند. «زیلویو برلوسکونی»، نخست وزیر ایتالیا، که در کابینه‌اش نئوفاشیست‌ها را سهیم کرده است، یك نمونه کامل از تمایل اعمال قدرت سرمایه‌داری برای عقب راندن پارلمان در ایتالیاست. اعمال و تصمیمات او همگی حکایت از چنین تمایلی دارد. در دیگر کشورهای اروپائی کنسرن‌های مالی چشم به نتیجه این یکه‌تازی دوخته‌اند و منتظر نتیجه مطلوب آن برای خود هستند.

او چگونه پارلمان را بی‌اعتبار می‌کند و قدرت را در دستگاه اجرائی متمرکز می سازد؟ نمونه زیر خود گویای بسیاری از واقعیات است.

«برلوسکونی» در یك اقدام غافلگیر کننده، فرمان آزادی ۱۵۰۰ زندانی را صادر کرد. درست شبیه فرامینی، که «یلتسین»، رئیس جمهور روسیه، در این کشور و برخاسته از اختیارات جدید و مافوق پارلمانی، که برای ریاست جمهوری درنظر گرفته شده است، صادر می‌کند. این زندانیان عمدتا در عملیات رشوه و فساد و مافیای ایتالیا دست داشته‌اند و مقامات بلند پایه دولتی و حزبی برای سالها در اختیارشان بوده است. پارلمان کوچکترین اطلاعی از صدور این فرمان نداشت.

«برلوسکونی» مانع تعقیب قانونی برای برادر خود شد، که متهم است ۲۰۰ میلیون مارک رشوه داده است، تا از مالیات کنسرن «برلوسکونی» کم شود!

همین دو اقدام، خود به معنای نادیده گرفتن پارلمان (قوه مقننه) و دستگاه قضائی ایتالیا (قوه قضائیه) و تمرکز امور در دست دولت (قوه اجرائیه) نیست؟ و اگر هست نام آن جز دیکتاتوری چیست؟

هر دو فرمان زیر فشار افکار عمومی ایتالیا و مقاومت پارلمان پس گرفته شد، اما کدام تضمین برای عدم تکرار تدارک دیده شده آنها وجود دارد؟

این دیکتاتوری متکی به کدام اهرم است؟

«برلوسکونی» صاحب چند کنسرن بزرگ در ایتالیا، صاحب چندین شبکه تلویزیونی، مالک کلوپ فوتبال میلان و ... است و تعدادی از وزرای او، از جمله مدیران کنسرن «فین‌این‌وست» ایتالیا هستند.

دیکتاتوری جدید در اروپا، که ایتالیا می‌تواند نخستین آزمایش آن باشد، چگونه دیکتاتوری است و کدام اهداف را دارد؟ براندازی «دمکراسی پارلمانی» به نفع «دمکراسی پرزیدیال» (همان عملی، که در روسیه جریان دارد)، تجمع قدرت سیاسی در دست دولت، قائل شدن نقش محدود و آماری به پارلمان، وابسته کردن هر چه بیشتر دادگستری به دولت، خصوصی‌سازی هر چه بیشتر وسائل ارتباط جمعی (مطبوعات، رادیو و تلویزیون) و قرار دادن آنها در خدمت سرمایه‌داری. تنها در صورت اجرای چنین طرحی، یورش نهائی به دست‌آوردهای زحمتکشان طی چند دهه گذشته و تحت تاثیر مستقیم اردوگاه سوسیالیسم و مبارزات صنفی-سندیکائی آنها، ممکن خواهد شد و این همان حقیقتی است، که سرمایه‌داری بر آن واقف است و برای دست‌یابی به آن خیز برداشته است.

در پاسخ به برنامه دولت «برلوسکونی»، دبیر حزب کمونیست ایتالیا، «برتینوتی»، با اشاره به لژ فراماسیونری ایتالیا و عضویت «برلوسکونی» در آن، اظهار داشت، این دولت، یعنی حاکمیت مستقیم سرمایه، که با «برنامه از بین بردن حقوق و امنیت اجتماعی زحمتکشان و خصوصی‌سازی اقتصاد» قدرت را در دست گرفته است.

همانند کوشش نامونق دولت دست‌راستی فرانسه، دولت «برلوسکونی» نیز می‌خواهد برای جوانان «حقوق زیر تعرفه حداقل» بوجود آورد. هدفی، که دولت آلمان، با تصویب قانون «خصوصی کردن» وظیفه بازارسازی کار وزارت کار این کشور، دنبال می‌کند.

دولت‌های سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته می‌خواهند بجای قراردادهای دستجمعی و سراسری، قراردادهای دستمزد را برای هر کارخانه و شرکت قانونی سازند، و از این طریق، نقش سندیکاها و احزاب کشور را در دفاع از حقوق زحمتکشان از بین ببرند.

با تغییر قانون «انتخابات نسبی»، یعنی انتخاب نمایندگان احزاب برپایه نسبت آراء بدست آورده در انتخابات، و با برقراری انتخابات برپایه اکثریت آراء، آنطور که از جمله در انگلستان و امریکا حکمفرما است، سرمایه‌داری می‌کوشد، نفوذ احزاب توده‌ای را محدود سازد و آنها را مجبور کند، خواست های خود را «تعدیل» دهند، به امید آنکه به پارلمان راه یابند.

کم کردن حقوق دوران بیکاری و محدود ساختن مدت پرداخت آن (هدفی، که از جمله وزیر مالیه آلمان دنبال می‌کند) و همچنین محدودکردن مقدار «کمک های اجتماعی» و رساندن آن به سطح استفاده از «آشپزخانه های فقرا»، که عمدتا توسط کلیساها و دیگر سازمان‌های خیریه (آنطور که در آمریکا متداول است) اداره می‌شود، از دیگر اهداف «تعدیل» در جوامع متروپل سرمایه‌داری است.

اولویت در برنامه «خصوصی سازی کامل» اولیگارش مالی (بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) را رشته‌های پرسود و درآمد و رشته‌های استراتژیک اقتصاد ملی دارا هستند، همانند رشته‌های بیمه، تولید انرژی، وسائل ارتباط عمومی (تله کومونیکاسیون)، بانک‌ها و ...

## نئوکلونیالیسم مدرن

«نلسون ماندلا»، اولین رئیس جمهور افریقای جنوبی پس از پایان دوران آپارتید، که اشتهای خریداران «اقتصاد ملی» افریقای جنوبی را شناخته است، برای چندمین بار اخیرا اظهار داشت، که او «خصوصی‌سازی» را رد می‌کند، بویژه آنکه، با توجه به عدم توانائی مالی اکثریت مردم (سیاهپوست) در کشور، «خصوصی‌سازی» ادامه آپارتید به شکل جدید خواهد بود». البته چنین موضع روشن و صریحی به نفع اکثریت مطلق مردم کشورهای «جهان سوم» و «جنوب» را نمی‌توان نزد همه رهبران و سیاستمداران این کشورها، از جمله در میهن ما ایران، مشاهده کرد. برعکس، عملا اکثریت مطلق این «رهبران» به همدستان و «امریزان» غارتگران بین‌المللی و «مشاوران» آنها تبدیل شده‌اند.

روزنامه امریکایی «انترناسیونال هرالد تریبون» در گزارش مالی ماه ژوئیه امسالی خود اعتراف کرد، «تب خصوصی‌سازی» خانم «تاچر» اکنون نسخه‌وار به سراسر جهان صادر شده است، و از اینطریق وسیله و ابزار مدرن «نئوکلونیالیستی» برای حاکمیت برکشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین، بوجود آمده است. بنابه اظهار همین نشریه سرمایه بزرگ آمریکایی، تنها در ماه گذشته، ۹ شرکت بزرگ دولتی در جهان «در اختیار صوم (!) گذاشته شده‌اند»، که از جمله کنسرن سمنت پرو، بانک کلمبیائی، پست و تلگراف و تلفن هلند، کنسرن بیمه ایتالیائی آی.ان.آ و شرکت تولید انرژی برق چینی «دونگ فانگ» بوده‌اند.

در سال‌های اخیر، یک شبکه وسیع «دلالی» برای «خصوصی‌سازی» اقتصاد ملی کشورهای «جهان سوم» ایجاد شده است. از جمله این شرکت‌ها در امریکا "Alliance Global Privatisation Fond"، با یک سرمایه ۱٫۲ میلیارد دلاری است، که رئیس مالی آن «مارک بردورن»، معتقد است، که «جمع معاملات خصوصی‌سازی، که امروزه در جهان جریان دارد، اکنون ۲۴۰ میلیارد دلار است، که در سه سال آینده دو برابر خواهد شد.»

دلالان بصورت تخصصی کار می کنند. در حالی که بخشی، همانند شرکت انگلیسی "Guinness Flight Global Privatisation Fond" متخصص «بازارهای پیشرفته» در کشورهای متروپل سرمایه‌داری شده‌اند، شرکت دیگر انگلیسی بنام "Foreign & Colonial Emerging Markets" اخیرا در کشور لوکزامبورگ یک دفتر «خصوصی‌سازی» ویژه برای ۲۲ کشور، که در آنها «بازار در حال رشد» وجود دارد، ایجاد کرده است. از جمله اهداف لیست «دار تخصصی» این شرکت، کشورهای پرتغال، یونان، لهستان، افریقای جنوبی، غنا، مراکش، کره جنوبی، تایوان، هندوستان و همچنین «بازارهای اصلی امریکای لاتین» است. کنسرن‌های امریکائی، که در سال جاری بخود یک معامله ۱۱ میلیارد دلاری «خصوصی سازی» در کشورهای آسیائی را وعده می دهند، نگاه خود را همچنان از کشورهای پرسود در نیمه کره غربی، همانند مکزیک و برزیل دور نمی‌کنند.

رئیس جمهور فعلی مکزیک، «زالینس دگوراتاری»، طبق گزارش فوق‌الذکر «انترناسیونال هرالد تریبون»، «بخش بزرگی از ثروت ملی این کشور را در اختیار بخش خصوصی قرار داده است.» برنامه ادامه تاراج مکزیک را کاندیدای انتخابات آینده ریاست جمهوری مکزیک، «ارنستو سلیلو»، نیز اعلام داشته است. با اشاره به این برنامه، «امیلی مك لاگلین»، نماینده شرکت فوق‌الذکر انگلیسی (Foreign & Colonial)، اظهار تاسف می‌کند، که مکزیک در فروختن ثروت ملی خود «آنچنان موفق بوده است، که اکنون دیگر چیز قابل فروشی باقی نمانده است!» البته حرف آقای «لاگلین» دقیق نیست، هنوز یک «هدف» باقی مانده است، آنهم انحصار نفت مکزیک "Pemex" است. آیا با ادامه سیاست «خصوصی‌سازی» در ایران، این شتر مقابل خانه ما هم خواهد خوابید؟ و نفت ایران «خصوصی» خواهد شد؟

البته آسان همه جا به این خوش رنگی برای غارتگران «بانک جهانی و «صندوق بین‌المللی پول» نیست. با رشد شناخت خلق‌ها از نسخه «خصوصی‌سازی» و هدف مستمره کردن مدرن جهان به نفع سرمایه‌مالی، و آنطور که و.ای. لنین در کتاب خود «امپریالیسم، بالاترین مرحله رشد سرمایه‌داری» آنرا می‌نامد، «اولیگارشی مالی»، مقاومت در مقابل این سیاست در سراسر جهان رشد می‌کند. این امر بویژه نزد نیروهای چپ کشورهای امریکای لاتین بوضوح دیده می‌شود. همچنین مقاومت نیروهای میهن دوست ایرانی، حتی پیرامونی رژیم حاکم بر ایران، در برابر «خصوصی‌سازی»، روز بروز فزونی می‌یابد و باید امیدوار بود، که بتواند به ادامه سیاست ضد ملی و ارتجاعی به تاراج دادن ثروت‌های ملی-اجتماعی در ایران پایان بخشد و اهرم‌های اقتصاد ملی-دولتی را به نفع برقراری عدالت اجتماعی در کشور حفظ کند.

مقاومت در مقابل سیاست «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» تشدید می شود. کاندیدای سوسیالیست ریاست جمهوری برای انتخابات آینده برزیل (ماه اکتبر ۹۴)، «لوئیز ایناسیو» ("Lula")، که در مقابل کاندیدای محافظه‌کار، شانس بزرگی هم برای پیروزی دارد، یکی از مخالفان سر سخت «خصوصی‌سازی» است.

مجلس روسیه «دوما» طی دونوبت رای‌گیری طرح مرحله دوم خصوصی‌سازی رارد کرد. این درحالی است، که «یلتسین» شخصا از نمایندگان تائید طرح را طلب و تهدید کرده بود، که در صورت نظر منفی، او منتظر دوما ننشسته و با صدور فرمانی، آغاز مرحله دوم خصوصی‌سازی را اعلام خواهد کرد.

یکی از وسائل عمده برای تحمیل نسخه «خصوصی‌سازی» به کشورهای «جهان سوم» و «جنوب»، که از طریق بکار بردن اهرم «قرض و اعتبار»، توسط «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول»، بخدمت گرفته می‌شود، «کمبود مزمن بودجه» این کشورهاست. کمبود بودجه‌ای، که بخش عمده آن از طریق فروش‌های کلان اسلحه و دیگر واردات بی‌رویه و همچنین با تاراج به ثمن بخس منابع زیرزمینی، ثروت‌های ملی این کشورها و استثمار نیروی کار ارزان آنها توسط نیروهای امپریالیستی، بوجود آمده است.

«دونلد اِ جونس»، که از طرف بانک امریکایی مستقر در نیویورک بنام "Investbank Aideo Group" برای خصوصی سازی و خرید ثروت‌های ملی و اجتماعی کشورهای افریقائی مسئول شده است، از «اهرم‌های بسیار موثری» صحبت می‌کند، که می‌توان از آنها، بعنوان وسیله فشار برای «تصحیح جهت» دولت‌های محلی، استفاده کرد. او از جمله از «کمبود مزمن بودجه» این کشورها، بعنوان چنین اهرم‌هائی نام می‌برد.

تحمیل ورشکستگی اقتصادی به کشورهای شرق اروپا و کشورهای بیرون آمده از فروپاشی اتحاد شوروی سابق و بویژه روسیه، که موجب ایجاد یك کمبود بودجه میلیارد دلاری در این کشورها شده است، دقیقا به وسیله‌ای برای تحریك اشتهای سرمایه‌داران آمریکایی، آلمانی، فرانسوی، انگلیسی و ژاپنی تبدیل شده است، برای جلب «سرمایه‌گذاری» آنها و یا دقیقتر برای غارت «ثروت‌ها و مالکیت‌های اجتماعی» در این کشورها.

اخیر «نیویورك تایمز» مقاله‌ای از «ژوزف بلدزی»، «پرفسور مدیریت از دانشگاه امریکای روتگرز»، که بعنوان «مشاور دولتی» در «خصوصی‌سازی» به دولت «یلتسین» قرض داده شده است، انتشار داد، که وظیفه آن آرامش بخشیدن به سرمایه‌گذاران آینده آمریکای در روسیه است. بنابه نوشته او، «بجز چند مورد استثنائی»، جریان «بازگشت». (Konversion)، که در کنترل وزارت خصوصی‌سازی در مسکو است، بخوبی پیش می‌رود. ۱۴ هزار کارخانه بزرگ تولید غیرنظامی، که ۱۵ میلیون کارگر و کارمند دارد، خصوصی شده‌اند. اگر هم نملا در دوره اول، سهام بطور عمده بکمك سهام بلاعوض ۱۰ هزار روبل Voucher، به کارمندان این مراکز تولید واگذار شده است، نگران نباید بود. در مرحله بعدی وضع به نفع «خریداران آزاد» عوض خواهد شد. تاکنون ۲۰ درصد کارگران کارخودرا از دست داده‌اند. بمحض آنکه «تور اجتماعی» برای بیکاران ایجاد شد، یك پنجم دیگر آنها نیز بیکار خواهند شد. آنوقت البته زمان برای «خریداران آزاد» فرا می‌رسد، تاسهام دوره اول را به ثمن بخس از بیکاران بخرند.

آیاصراحت بیشتری برای تحمیل نئوکلونالیسم مدرن به خلق‌های کشورهای «جهان سوم»، «جنوب» و حتی کشورهای سوسیالیستی سابق، ضروری است؟

امپریالیسم می‌کوشد با اعمال سیاست «نئولیبرالیسم»، در عین حال راه فراری از «بحران ساختاری» مسترلی به شیوه تولید سرمایه‌داری را، بیابد. بدون تردید این «راه حل»، یعنی راه تحمیل فقر و گرسنگی به میلیاردها انسان در «جهان سوم» و «جنوب» و غارت ثروت‌های طبیعی و نیروی انسانی آنها، و چنین تحمیل «جامعه سه چهارمی» به مردم کشورهای متروپل، به معنی نجات از بحران ساختاری حاکم بر سیستم سرمایه‌داری نیست و نخواهد بود.

سیاست امپریالیستی تقسیم مجدد جهان، تحت عنوان «نظم نوین جهانی»، بشهادت ۵۰ جنگی، که در چند سال اخیر پس از فروپاشی اتحاد شوروی در جهان برپا شده است، خطر جنگ، از جمله جنگ اتمی را، بعنوان یك وسیله فرار از بحران سیستم، تشدید کرده است. سرمایه‌داری قادر است برای «نجات» خود، حیات بشری را به فاجعه «آپوکالیپسی» نیز دچار سازد.

این تئوری، که سرمایه‌داری زیر فشار بار بحران، بخودی خود فرو خواهد پاشید، نادرستی خود را در تمام ابعاد نشان داده است. از اینرو مبارزه علیه خطر آپوکالیپسی نابودی حیات بشری در جهان، بدون یك مبارزه خستگی‌ناپذیر برای پشت سر گذاشتن سیستم سرمایه‌داری و برقراری جامعه سوسیالیستی، به نتیجه نخواهد رسید. باید برای جلب همه نیروهای میهن دوست و انسان دوست علیه سیاست ضد انسانی امپریالیسم، که هدف آن برقراری کامل حاکمیت سرمایه مالی بر جهان است، مبارزه خستگی‌ناپذیری را سازمان داد.

## ایرانی های مهاجر

مطبوعات امریکا، در تحلیل و تفسیر مهاجرت ایرانیان به این کشور، از جمله می‌نویسند، که در حال حاضر در این کشور ۲۲۰ هزار پزشك و مهندس ایرانی بسر می برند. جمع پناهندگان رسمی ایرانی در امریکا را تا مرز یك میلیون تخمین می زنند.

## خامنه‌ای به رفسنجانی:
# اول تکلیف بدهی ها را روشن کنید، سپس استعفاء بدهید!

بدنبال حوادث ناشی از انفجار در حرم امام رضا و تبلیغات هماهنگی، که رژیم در چارچوب برخوردهایش با سازمان مجاهدین خلق در ایران راه انداخت و انفجار مرکز یهودی‌ها در آرژانتین، که منجر به کشته شدن یکصد نفر شد، و سرانجام قیام توده‌ای مردم قزوین، یك سلسله نقل قول‌ها از زبان مسئولین طراز اول رژیم در تهران برسرزبانهاست.

از جمله گفته می‌شود، که هاشمی رفسنجانی بدنبال اعتراض‌هائی، که از سوی علی خامنه‌ای متوجه او شده است، آمادگی خود را برای کناره‌گیری از پست ریاست جمهور اعلام داشته است. گفته می‌شود، که خامنه‌ای به او گفته، «اول تکلیف قرض‌هائی را، که برای مملکت ببار آورده‌اید و روی دست نظام گذاشته‌اید، روشن کنید»!

این شایعات همزمان شده است، با گفته‌های «ناطق نوری»، رئیس مجلس اسلامی در سفر به همدان، که طی آن بارها در نطق‌های خود از حذف سوبسیدها دفاع کرده و گرانی و نارضائی عمومی از آنرا یك نوع تبلیغات دروغ اعلام داشته است!

سفر «ناطق نوری» به همدان پیش از شورش مردم در زاهدان و قیام قزوین صورت گرفته بود و در واقع در محافل دولتی، آنرا از جمله سفرهای مربوط به تدارك کاندیدائی برای ریاست جمهوری قلمداد کرده بودند! این اظهارات ناطق نوری در همان همدان نیز با واکنش تند مردم روبرو شده بود و مطبوعات نیز ناچار شدند، بدان بپردازند و آنرا تلویحاً سخنان غیرمسئولانه و نادرست رئیس مجلس (!) اعلام دارند.

بدنبال قیام قزوین، مجلس اسلامی، هنگام بررسی برنامه ۵ ساله دوم، علیرغم نظر رئیس مجلس و تمایل واقعی اکثریت نمایندگان، به ناچار از عدم حذف سوبسید اساسی‌ترین اقلام مورد نیاز مردم حمایت کرده و بدان رای دادند. در واقع، در حالیکه قیام مردم قزوین به ظاهر سرکوب شد و قوای نظامی حکومت مدعی شکستن آن شد، این قیام تاثیر مستقیم روی مصوبه مجلس درباره طرح برنامه ۵ ساله دوم در تائید سوبسیدها گذاشت و رژیم در مجموع خود در برابر خواست‌های اقتصادی مردم ناچار به عقب‌نشینی شد.

## همکاری نظامی ارمنستان و امریکا

رئیس جمهور ارمنستان در سفر به امریکا یك موافقتنامه نظامی را با امریکا به امضاء رساند. قرار است ارمنستان نیز به طرح صلح پیمان نظامی ناتو بپیوندد. رئیس جمهور ارمنستان در وزارت دفاع امریکا با وزیر دفاع این کشور دیدار و مذاکره کرد.

## اجلاس «هرات» بدون نتیجه پایان یافت

اجلاس گسترده سیاستمداران شناخته شده افغانی، که از مدت‌ها پیش و بمنظور جلوگیری از ادامه جنگ در این کشور و خطر تجزیه کامل آن در هرات تشکیل شده بود، به کار خود پایان داد. این اجلاس و مبتکران آن موفق نشدند، تا رقبای اصلی احزاب اسلامی را در این اجلاس، که در شهر هرات و به ابتکار ژنرال «اسماعیل» (تورن اسماعیل)، فرماندار این شهر، تشکیل شده بود، حاضر کنند. یکی از اصلی‌ترین طرف‌های جنگ افغانستان «حکمتیار» (پشتو)، و متحد نزدیك او ژنرال «دوستم» (ازبك)، حاضر به شرکت در این اجلاس نشدند. سرشناس‌ترین چهره‌ای، که در این اجلاس شرکت داشت، «امان‌الله‌خان» بود.

این اجلاس بدون دست‌یابی به یك طرح اجرائی پایان یافت و در آخرین ساعات برپائی آن، کابل و مناطق تحت نفوذ و تسلط حکمتیار توسط قوای تحت فرمان «ربانی» (رئیس جمهوری)، و حکمتیار (نخست‌وزیر)، موشك باران و بمباران هوائی شد.

(بدلیل کمبود جا و فشرده بودن مطالب این شماره، امکان انتشار اخبار مربوط به این اجلاس فراهم نشد)

مجله ارتش امریکامی نویسد

# طرح حمله نظامی امریکا به کوبا

الف. مزدک

**اشغال سفارتخانه ها وسپس ورود ارتش امریکا در حمایت از امنیت سفارتخانه ها در «هاوانا»، بخشی از طرح کودتائی امریکا در کوباست. کاسترو: دشمن می خواهد بذر ترس در کوبا بپاشد، مردم باید روحیه مبارزه جوئی را تقویت کنند.**

در امریکا، طرح نظامی حمله به کوبا در حال تدوین است؟ برای اجرای این طرح متحدین امریکا در اروپا توافق و یا بی‌تفاوتی خود را اعلام داشته‌اند؟ در صورت وقوع چنین حمله‌ای، واکنش مردم کوبا و سپس کشورهای امریکای لاتین چگونه خواهد بود؟

این سئوالات اخیرا و بدنبال انتشار باصطلاح یك مقاله تحقیقی در مجله نظامی «ارگان رسمی ارتش امریکا» مطرح شده است. در این مقاله منتشره، نویسنده، که ظاهرا یك سرهنگ ارتش امریکاست، کوبا و بازتاب‌های یورش نظامی به آنرا، با سومالی و پاناما مقایسه کرده است. براساس طرح نظامی یورش به کوبا، که در مجله فوق‌الذکر انتشار یافته، امریکا بعنوان نخستین هدف، سفارتخانه‌های کشورهای خارجی را در «هاوانا» در نظر دارد. براساس این طرح، ظاهرا ابتدا عوامل امریکا و شورشیان سفارتخانه‌ها را در هاوانا اشغال می کنند، سپس ارتش امریکا به حمایت از آنها وارد عمل خواهد شد.

زمزمه‌هائی، که درباره این طرح جدید امریکا شنیده می‌شود، حکایت از آن دارد، که ۳۵ سال محاصره اقتصادی و طرح‌های متعدد برای ترور «کاسترو»، رهبر کوبا، حمله نظامی به این کشور و امید بستن به سقوط حکومت، پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم همگی ناکام مانده است و اکنون «پنتاگون»، که تاکنون در انتظار سقوط خود به خود کوبا پس از فروپاشی اتحاد شوروی نشسته بود، چاره دیگری را برای پایان بخشیدن به حکومت سوسیالیستی در کوبا می‌اندیشد.

سرهنگ «جفری ب»، نویسنده مقاله باصطلاح تحقیقی در مجله نظامی، می‌نویسد: «شواهد متعدد نشان می‌دهد، که کوبا برای ارتش امریکا مبارزی به مراتب قوی‌تر از سومالی و پاناما می‌باشد.»

در این گزارش، حوادث پس از اشغال نظامی کوبا چنین ارزیابی شده است: «۱ـ احتمالا برخی ژنرال‌های ارتش کوبا منفعل خواهند شد؛ ۲ـ کاسترو به ظاهر به مرگ طبیعی خواهد مرد؛ ۳ـ شورش‌ها بالا خواهد گرفت و این جزیره گرفتار هرج و مرج خواهد شد»

در گزارش منتشره در مجله نظامی ارتش امریکا، همچنین توصیه می‌شود، که امریکا خود را آماده نخستین لحظات پس از درگذشت «کاسترو» باید بکند! ارتش امریکا باید آماده کنترل اوضاع آشفته کوبا، پس ازدرگذشت رهبر آن باشد و ضمن تثبیت اوضاع، برقراری «دمکراسی! (؟؟) را در این کشور تضمین کند.

مجله ارتش امریکا جائی برای تردید و دودلی باقی نمی‌گذارد و باصراحت مفهوم «بازگشت به دمکراسی» را اینگونه تشریح می کند: «مهم‌ترین مسئله، پس از حذف کاسترو و سقوط حکومت او در کوبا، همانا مربوط به حقوق مالکین و صاحبان ثروت است! باید برای اعاده مالکیت اشخاص بر ثروت‌های پیش از انقلابشان، پیش‌بینی‌های لازم را کرد. باید این احتمال را از نظر دور نداشت، که از ارتش امریکا تقاضا شود، تا در این جوّ مملو از احساسات، راهنمائی‌های قضائی و مدیریت پلیسی خود را برای کنترل اعاده مالکیت‌ها، ارائه دهد؛ حتی امکان دارد، بنظر برخی‌ها(...؟)، دخالت در سیستم ثبت اسناد کوبا و اعاده مالکیت‌ها توسط قدرت مسلط، ناخوشایند باشد. اما چاره چیست؟»

اینکه سناریوی اشغال کوبا (در صورت مرگ به ظاهر طبیعی کاسترو، اشغال سفارتخانه‌ها و ...) تا چه حد تدقیق شده است، در نکات زیر، که از مقاله مشروحه مجله ارتش امریکا برگرفته شده است، قابل حدس است. در این مقاله ضمن برشماری درس‌های ناشی از حمله به عراق، سومالی، پاناما، کردستان عراق، نویسنده یادآور می‌شود، که ارتش امریکا برای استقرار در کوبا باید دارای ساختاری عمقی باشد. این ساختار بدین شکل تشریح می‌شود: «بنظر من (نویسنده مقاله) پیشنهادهای ارتش امریکا، مبنی بر حملات واحدهای مجهز به سلاح‌های سنگین به کوبا، باید پذیرفته شود. نداشتن تردید در برخورد نظامی در ابتدای امر، حائز چنان اهمیتی است، که موفقیت دراز مدت در امور مختلف پلیسی-اطلاعاتی-قضائی-پزشکی را برای نیروی مستقر شونده فراهم می سازد. همچنین امور حمل و نقل نظامی-انتظامات-جنگ روانی و وظائف مهندسی در این حمله نظامی باید دارای ساختار عمقی باشد».

در این مقاله، نویسنده، در حالیکه زوایای مختلف حمله نظامی به کوبا را می‌سنجد، در عین حال دارای تصویر مثبتی از روحیه مردم و مقاومت آنها در برابر اشغالگران ندارد و بهمین جهت می‌نویسد: «... موافقت مردم کوبا با حمله ارتش امریکا به این کشور، مهمترین و در عین حال نامعلوم‌ترین مسئله است. نباید این واقعیت را انکار کنیم، که ما «امریکا» از اخلاق سیاسی و یکپارچگی ملت کوبا در دفاع از انقلابشان و دست‌آوردهای آن اطلاع نداریم؛ بهمین جهت هر نوع مقایسه کوبا با کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا اشتباه است. هر نوع امید دولت‌های محافظه‌کار غرب (جهان سرمایه‌داری) به سرنوشت مشترك کوبا و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و طی شدن روندی مشابه، تنها خودفریبی است!»

مجله ارتش امریکا به حقیقتی اشاره می کند، که واقعا هم انکار آن ممکن نیست. وضع دشوار کنونی مردم کوبا و دفاع آنها از انقلاب، علیرغم همه این دشواری‌ها، خود دلیلی است بر عمق انقلاب در جامعه و روحیه انقلابی مردم این کشور. با یقین به همین شناخت است، که امپریالیسم امریکا امید خود رابه سقوط خود به خود کوبا روز به روز بیشتر از دست می‌دهد و اکنون یورش نظامی را زمزمه می کند. نیکسون در آخرین اظهارات پیش از مرگش همان گفته‌هائی را تکرار کرد، که «هنری کیسنجر»، مشاور همیشگی او، هنوز آنرا در مقالات و تفسیرهایش تکرار می‌کند: «معمای کوبا آنقدر جدی است، که ما نمی‌توانیم آنرا به ملت کوبا واگذار کنیم»! این سخن به معنای صدور فرمان برای دخالت مستقیم در امور داخلی یك کشور است. امپریالیسم امریکا بی‌پروا و با گستاخی تمام از تعیین سرنوشت یك کشور توسط ارتش امریکاسخن می‌گوید. باید با این یورش مقابله کرد و برای این کار باید از تمام نیرو برای دفاع از کوبا سود جست. سندیکاها، کلیساها و دیگر نیروهای مذهبی دمکرات، احزاب مترقی و گروه‌های طرفدار همبستگی با مردم کوبا، متحدان نزدیك راب کمونیست و نیروهای چپ برای دفاع از کوبا قلمداد می‌شوند. دفاع از کوبا را باید به هر شکل ممکن به عرصه تظاهرات و همبستگی‌های جمعی در شهرها کشاند و در هر نوع جنبشی، که بدین منظور بپا می‌شود، حضور یافت.

با آگاهی از توطئه‌های جدید امریکاست، که مجلس ملی کوبا این جمله از نطق اخیر «فیدل کاسترو» در اجلاس پارلمان این کشور را، یك شعار ملی اعلام داشته است: «دشمن سعی می‌کند، در کوبا بذر ترس بپاشد، تا ثبات اخلاقی ما را متزلزل کند. باید باتمام قوا بایستیم و به مقاومت ادامه دهیم. مردم کوبا باید بیش از گذشته روحیه مبارزه جوئی را در خود برانگیزند و تقویت کنند».

---

### کانادا، تحریم اقتصادی کوبا را لغو کرد

کانادا از ۱۶ سال پیش (زمان فعالیت کوبا در آنگولا) به درخواست آمریکا در تحریم اقتصادی کوبا شرکت نمود. این تحریم در تاریخ ۲۰ ژوئن بوسیله «آندره اوئت»، وزیر امور خارجه کانادا، رسما لغو شد. نامبرده اظهار نمود: مدتهاست، که جنگ سرد به اتمام رسیده. ملت کوبا بدلیل رکود اقتصادی دچار کمبود مواد غذائی شده و کانادا مایل بکمك می‌باشد. این قدام کانادا بعد از برگزاری نشست سران ۲۱ کشور Ibero (کشورهای آمریکامرکزی و جنوبی، اسپانیائی و پرتغالی زبان) در کلمبیا (کاراتاگنا) انجام گرفت، که مجمع فوق خواستار شد: تا از تحریم‌های اقتصادی و مالی یك جانبه و تصمیمات اجباری که از پیشرفت تبادلات آزاد تجاری در سطح بین‌المللی جلوگیری می‌نماید و باعث صدمه به اقوام «ایبرو»-آمریکایی می‌شود، باید جلوگیری شود.

گزارشی از سمینار «هامبورگ» باشرکت کمونیست های آلمان

# وضع جهان و وظائف «کمونیست ها»

ف. شیرین

حزب کمونیست آلمان و حزب سوسیالیست دمکرات آلمان در تاریخ ۲۵ ژوئن یك سمینار علمی برگزار کردند. این سمینار در شهر هامبورگ آلمان و با شرکت ۶۰ عضو از هر دو حزب و همچنین برخی از گروه‌های کمونیستی مستقل از دو حزب نامبرده در آلمان تشکیل شد و هدف از آن، اطلاع از نتیجه تحقیقات ۲ گروه کار و بحث روی موارد مطرح شده در این گزارش‌ها و تحقیقات بود.

گروه‌های کار در گزارش تحقیقاتی خود به سه پرسش بسیار مهم پرداختند، که عبارتند از:

۱ـ خیزش دور سوم آغاز ساختمان سوسیالیسم در سراسر جهان راصولا پایه‌های جهانی بودن این خیزش؛

۲ـ نیروهای مولده ساختمان سوسیالیسم؛

۳ـ وظیفه و نقش احزاب کارگری و کمونیستی در دوران جدید.

از جمله انگیزه‌های تشکیل چنین سمینارهائی، از دست رفتن امکانات عظیم تبادل نظر، چاپ، ترجمه و دیدارهای نوبتی بین احزاب کمونیست سراسر جهان است، که پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و بویژه از دست رفتن امکانات عظیمی، که حزب کمونیست اتحاد شوروی از این نظر فراهم می‌کرد، پیش آمده است.

«راه توده» با آگاهی از این دشواری نوین برای جنبش کمونیستی بود، که در همان نخستین شماره دوره دوم خود اعلام داشت، که از جمله اهداف مهم انتشار دوره دوم «راه توده» انتشار اخبار، دستآوردهای تئوریك و سیاسی احزاب کمونیست جهان پس از فروپاشی اردوگاه و با انگیزه مطلع ساختن توده‌ای‌ها و دیگر اعضای سازمان‌ها چپ و کمونیستی ایران از این تلاش‌های نوین و دست‌آوردهای جدید -در حد توان خود- است.

ما سه پرسش مطرح شده در گزارش گروه‌های کار را، که در سمینار «هامبورگ» در اختیار شرکت‌کنندگان قرار گرفت، در سه بند و بصورت خلاصه منتشر می‌کنیم:

۱ـ آیا خیزش نوین برای ساختمان سوسیالیسم، بدون حضور فعال کشورهای بزرگ سرمایه‌داری امکان‌پذیر است؟

گروه تحقیق معتقد است: با توجه به پیوند و ارتباط رشدیابنده اقتصاد و سیاست در جهان معاصر، امکانات عظیم کشورهای بزرگ سرمایه‌داری در حد نفوذ و تاثیرگذاری مستقیم روی جنبش‌ها و جوانه‌های سوسیالیستی در حد خفه کردن آنها در نطفه و یا منحرف ساختن آنها از مسیر واقعی، یورش و خیزش نوین برای برپائی جامعه سوسیالیستی در شرایط کنونی، فقط زمانی قابل تصور است، که در این خیزش نوین، کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نیز سهیم شوند و تعداد هر چه بیشتری از این کشورها به جنبش نوین بپیوندند. بهمین جهت نقش احزاب کمونیست و نیروهای چپ، با درنظر داشت این واقعیت در جوامع سرمایه‌داری، مشخص می‌شود.

البته خواست و نیاز پیوستن کشورهای بزرگ سرمایه‌داری به جنبش نوین ساختمان سوسیالیسم هرگز به معنای عدم حمایت و کم بهاء دادن به نقشی نیست، که کشورهای دارای نظام سوسیالیستی در جهان کنونی ایفاء می‌کند. بهمین جهت است، که باید باتمام توان از سوسیالیسم و دولت انقلابی در کوبا و دیگر دولت‌ها وکشورهای سوسیالیستی حمایت کرد. از این چشمه‌های باقی‌مانده سوسیالیستی، علیرغم همه دشواری‌ها، باید دفاع کرد، زیرا آنها نماد هسته‌های مقاومت نیروی نو نیز هستند.

گروه کار و تحقیق اعتقاد دارد، که اما رشد سوسیالیسم در این کشورها نیز، در گرو فراهم شدن شرایطی در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری است، که امکان خیزش جدید برای به عقب‌راندن سرمایه‌داری را فراهم سازد. بمنظور سرعت بخشیدن به این درك و فراهم ساختن شرایط لازم، بمنظور خیزش جدید، تقویت همکاری بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. هر نوع تصمیم عملی و تقسیم توان باقی مانده و در عین حال محدود انسانی و مالی احزاب کمونیست، لازم است این درك صورت گیرد.

۲ـ خیزش جدید برای ساختمان سوسیالیسم، به یك نیروی مولده -سوسیالیستی- طراز نوین نیازمند است. در صورت چنین نیازمندی، این نیروی مولده در رقابت دو سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیستی چه پیامدهائی را در پی خواهد داشت؟

ـ... یورش و خیزش جدید برای تغییر روابط تولید -بدون تردید- لازم است و باید با برنامه و پیشگامی نیروهای طرفدار سوسیالیسم همراه باشد. تجربه گذشته نشان می‌دهد، که رشد طراز نوین نیروهای مولده را بدینگونه می‌توان ارزیابی کرد: نیازهای انسانی و رشد آنها، دیگر در چارچوب منافع سودجویانه سرمایه‌داری نخواهد گنجید و به سخن دیگر، بشریت دیگر از سرمایه‌داری دنباله روی نخواهد کرد. انسان، در رابطه با جهان و طبیعت و لزوم دفاع از حیات آن در آینده، از هم اکنون در مقابل نظام سرمایه‌داری صف کشیده است. در ارتباط با تولیدات مصرفی نیز در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری درك نوینی بسرعت شکل می‌گیرد، که با سیستم تولید سرمایه‌داری درتضاد است. «تولید» هرچه بیشتر، که بعنوان پیروزی سرمایه‌داری مطرح می‌شدند، اکنون دیگر ارزش و اعتبار گذشته را ندارند. ارزش و اعتبار مصرف این تولیدات کاهش می‌یابد. تولیدات، «ارزش مصرف» واقعی خود را، در برابر «ارزش معاوضه» و سودجوئی از آنها، بازمی‌یابد. ویژگی رشد طراز نوین عمده شدن «ارزش مصرف» تولیدات در برابر «ارزش معاوضه» آنها است. همزمان با این واقعیت، یعنی به عقب راندن تولید سودجویانه در نظام سرمایه‌داری، که با فضولات همراه است، بنظر می‌رسد، که فرهنگ برطرف ساختن نیازهای واقعی، جای شتاب غیرعاقلانه مصرف را می‌گیرد.

۳ـ نقش احزاب کمونیست در خیزش جدید برای ساختمان سوسیالیسم چیست؟

گروه‌های کار، در گزارش خود، تصریح کردند، که شکل و ساختار احزاب کمونیست در دوران‌های تاریخی مشخصی، برای رسیدن به ساختمان سوسیالیسم از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، اما پیش می‌آید دوران‌هائی، که اشکال تشکل نیروهای کمونیستی در مرکز توجه نیستند، بلکه تاثیرگذاری کیفی آنها اهمیت دارند. برای خیزش جدید بمنظور ساختمان سوسیالیسم، این یك نکته و امر محوری نیست، که نیروهای کمونیستی در یك حزب یا چند حزب کمونیست واحد فعالیت کنند و یا آنکه بصورت تشکل‌های کمونیستی در احزاب دیگر فعالیت کنند، مسئله مهم، خیزش جدید، بهرشکل ممکن، است. این گونه امور نباید مانع خیزش جدید شود. هیچ مانعی نباید بر سر راه ارتباط با گروه‌بندی‌های کمونیستی در احزاب سوسیالیست و یا سوسیال دمکراتیك بوجود آورد. «این امر در اشاره به وضع موجود در جنبش کمونیستی آلمان پس از فروپاشی آلمان دمکراتیك و تشکیل حزب سوسیالیست دمکراتیك از دل حزب کمونیست آلمان دمکراتیك است. تجربه گذشته نشان می‌دهد، که راه حل‌های ویژه در کشورهای مستقل، هرگز قابل تعمیم نیستند و نمی‌توانند نمونه قابل تقلید باشند. هر کشوری، باتوجه به شرایط ویژه خود، راه‌های رسیدن به هدف را برمی‌گزیند، همچنان که حزب کمونیست فرانسه و احزاب دیگر چنین می‌کنند»

بر همین اساس گروه‌های کار تصریح می کنند:

الف- جریانات کمونیستی وظیفه دارند در جهت محتوای نوین جنبش کمونیستی، جهت‌گیری‌ها در احزاب مترقی، چپ و دمکرات را بسوئی سوق دهند، که آنها بتوانند بصورت روزافزون در جهت انشای غیرقابل ادامه نظام سرمایه‌داری حرکت کنند؛

ب- برپایه این نگرش، تدارك اقداماتی علیه قدرت مافوق سرمایه، علیه مشخصات ضد دمکراتیك سرمایه‌داری، علیه‌تمایل‌آن به از بین بردن طبیعت و صلح در جهان، از وظائف گروه‌بندی‌های مرتبط با احزاب مترقی و دمکراتیك است.

* * * *

# کارزاردفاع از «عموئی» را گسترش دهیم!

در ادامه کارزار برای دفاع از «محمدعلی‌عموئی»، قدیمی‌ترین زندانی سیاسی جهان، به «راه توده» اطلاع رسیده است، که اخیراً در نیویورک نامه‌ای خطاب به سازمان عفوبین‌المللی (شعبه امریکا-نیویورک) تهیه و ارسال شده است. رونوشت این نامه، که شامل شرح حال سراسر درد و رنج و زندان «محمدعلی‌عموئی»، بدلیل پافشاری بر اعتقاداتش می‌باشد، تاکنون دراختیار بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی در امریکا، مجامع حقوقی و همچنین مراجع مسئول در جمهوری اسلامی قرار گرفته است.

از جمله سازمان‌ها و مراجع دریافت کننده این نامه، عبارتند از:

- گروه مراقبت از حقوق بشر در خاورمیانه (میدل ایست‌واچ)؛
- پطروس پطروس غالی - سازمان ملل متحد؛
- رینالدوکالیندپل - فرستاده ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر به ایران؛
- انجمن بین‌المللی ضد شکنجه در سازمان ملل متحد؛
- دفتر حقوق بشر در سازمان ملل متحد؛
- شورای ملی کلیساها در نیویورک، که بیش از ۲۵ شاخه مذهبی در آن عضویت دارند؛
- گروه حقوق بشر مجلس عوام انگلستان؛
- کمال خرازی (نماینده ایران در سازمان ملل متحد)؛
- علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی - ریاست جمهوری اسلامی ایران؛
- علی خامنه‌ای (رهبر مذهبی و ولی فقیه جمهوری اسلامی)؛
- محمدیزدی (رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی)؛
- علی محمد بشارتی جهرمی (وزیر کشور در جمهوری اسلامی)؛
- علی اکبر ولایتی (وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی)؛
- سعید رجائی خراسانی (سخنگوی کمیته حقوق بشر مجلس شورای اسلامی)؛

بصورت همزمان، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، شاخه امریکا، طی نامه‌ای خطاب به سازمان عفوبین‌الملل، بعنوان بخشی از اپوزسیون دمکراتیک ایران نسبت به ادامه زندان «محمدعلی‌عموئی» با ۲۷ سال سابقه زندان، در دو نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی، اعتراض کرده است.

از نیویورک، همچنین توضیح زیر در ارتباط با خبر شماره ۲۲ «راه توده» درباره یک گردهمائی دریافت شده است:

گردهمائی مورد نظر، فقط بمنظور دفاع از زندانیان سیاسی برپا نشده بود، بلکه وسعت برنامه و هدف بیشتری داشت. شرکت کنندگان در این اجلاس از گرایش‌های مختلف فکری بودند و هدف، پاره‌ای رایزنی‌ها برای رسیدن به یک توافق همگانی و وسیع بود، که همچنان ادامه دارد. علاوه بر مسئله زندانیان در جمهوری اسلامی، موضوع پناه‌جویان ایرانی در ترکیه، ترور و تروریسم در جمهوری اسلامی، اختناق در اسلام، رفتار جمهوری اسلامی با اپوزسیون سیاسی-مذهبی و ... در اجلاس فوق، که پس از سال‌ها با چنین وسعت و تنوع گرایش در نیویورک تشکیل شده بود، مطرح شد.

«راه توده» ضمن آرزوی موفقیت، هماهنگی و اتحاد نظر و عمل شرکت‌کنندگان در اجلاس فوق، بدین وسیله پاره‌ای نکات نادقیق گزارش اولیه در خصوص گردهمائی مورد بحث را تصحیح می کند.

بنظر ما اهداف انسانی و شریف، سنگپایه و محور هر نوع گردهمائی دمکراتیک با هدف خدمت به آرمان‌های انسانی است.

دفاع از زندانیان سیاسی ایران، از جمله این اهداف است، که باید مافوق مسائل سازمانی و حزبی قرار گیرد. برای «راه توده» بیرون کشیدن «محمدعلی‌عموئی» از فراموشخانه ارتجاع داخلی و خارجی، در کنار دیگر موارد مشخص مربوط به نقض ابتدائی‌ترین موازین حقوق انسانی در جمهوری اسلامی، مطرح است. بهمین دلیل محترا را بر شکل برتری داده و خواهد داد.

«راه توده» انتظار دارد، که در دیگر مراکز تجمع و حضور ایرانیان مهاجر -بویژه نیروهای ملی و دمکرات- برای دفاع از «محمدعلی‌عموئی» و دیگر زندانیان سیاسی ایران، تلاش همگانی و پیوسته شکل گیرد و اخبار آن برای انتشار ارسال شود.

# طرح تبدیل اسامی خیابان های تهران به «شماره» تهیه شده!

در تهران و برخی شهرهای بزرگ نظیر اصفهان، زمزمه شماره‌گذاری خیابان‌ها وحذف نام آنها شروع شده است. این طرح در شهرداری تهران تهیه شده و هدف از آن اجرای طرح شناسنامه شهری اعلام شده است. با اجرای طرح مذکور، هزاران نام، که پس ازانقلاب بر خیابان‌های کوچک و بزرگ شهرهای ایران نهاده شده و عمدتاً مربوط به کشته‌شدگان انقلاب و جنگ با عراق و ... است، از خیابان‌ها پاک خواهد شد.

# تدارکات نظامی

نشریه «الشرق‌الاوسط» نوشت، که امریکا در اجرای طرح تبدیل کویت به انبار اسلحه نیروهای نظامی امریکا در منطقه خلیج فارس، بزودی ۲۰۰ موشک پرشینگ را در خاک این کشور مستقر می‌کند. پیشتر انواع دیگر موشک‌های ساخت امریکا برای استفاده ارتش امریکا در منطقه خلیج فارس، در کشور کویت مستقر شده است. «الشرق‌الاوسط» اضافه می‌کند، که هدف از تکمیل انبارهای ارتش امریکا در کشور کویت، مقابله احتمالی با ایران است!

بصورت همزمان، خبرگزاری‌ها اطلاع دادند، که امریکا ۶ فروند از جنگنده‌های پیشرفته اف۱۶ را در اختیار ارتش اسرائیل قرار داده است. تعداد این هواپیماهای تحویلی قرار است به ۵۰ فروند برسد.

### در مصاحبه وزیر خارجه رژیم در آلمان افشاء شد

# جزیره کیش در انحصار دولت آلمان

بحث برسر میزان مشارکت وسیع سرمایه‌گذاران آلمانی در طرح کیش، که مدتهاست در محافل دولتی و اقتصادی رژیم جریان دارد، سرانجام، به نشریات آلمان نیز راه یافت.

در تهران و سپس مطبوعات آلمان زمزمه‌ها در خصوص اختیارات رژیم به دولت آلمان در جزیره کیش چنان است، که حتی صبحت از واگذاری عملی این جزیره به دولت آلمان در میان است.

خبرنگاران خارجی، در جریان مصاحبه «ولایتی»، وزیر خارجه جمهوری اسلامی در آلمان، موضوع را اینگونه مطرح کردند: این حقیقت دارد، که ایران جزیره کیش را به آلمان واگذار کرده است، تا از آن در جهت دریافت طلب‌های خود ازایران استفاده اقتصادی کند؟

ولایتی بدون اشاره به قراردادهای شرکت‌های آلمان با دولت اسلامی، برای فعالیت‌های وسیع اقتصادی در این جزیره، تنها به تکذیب سئوال خبرنگاران پرداخت وگفت: «ایران قصد ندارد این جزیره را بمنظور استهلاک بدهی‌های خود به آلمان، به شرکت‌های آلمان، واگذار کند.»

مطبوعات رژیم هرگز اشاره‌ای به حقایق مربوط به قراردادها و مناسبات استعماری کشورهای بزرگ سرمایه داری جهان -نظیرآلمان- با ایران نمی کنند.

Rahe Tudeh No. 24
September 94
Postfach 45
54574 Birresborn
Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان

**از فاکس و تلفن شماره ۴۹_۲۱۲۳_۳۲۰۴۵ (آلمان) می‌توانید برای تماس سریع با "راه توده" و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.**